

گلشن آسیا



موجودہ شکرانی



مذہب و مہرہ

مذہب و مہرہ

مذہب و مہرہ

مذہب و مہرہ

مذہب و مہرہ

مذہب و مہرہ

مذہب و مہرہ

مذہب و مہرہ

۴۳

۴۲

فرهنگ آسیا

انگلیسی فارسی با تلفظ فارسی شامل ۴۰ هزار واژه متداول
تألیف : احمد ترك زاده منوچهر شکرانی .

امثال و حکم

انگلیسی فارسی شامل ضرب المثلهای انگلیسی فارسی
تألیف احمد ترك زاده

فرهنگ كوچك آسیا

شامل ۱۰ هزار واژه متداول و امروزی
تألیف : اردشیر غوث

اصطلاحات و مکالمات
روزمره انگلیسی

شامل نکات سودمند گرامری مکالمات و اصطلاحات مهم
تألیف : منوچهر شکرانی

فرهنگ مصور آسیا

انگلیسی فارسی با تلفظ فارسی شامل ده هزار واژه- اصطلاح و مثال
تألیف احمد ترك زاده

دستور زبان انگلیسی

شامل نکات سودمند گرامری و تمرینات متعدد
تألیف : مهندس محمود حقدوستی

اسم و ضمیر در انگلیسی

تألیف : صادق ناویا

زبان آموز انگلیسی

شامل نکات برجسته دستور زبان انگلیسی
تألیف اردشیر غوث

چاپ اول

بها : ۷۰ ریال





گلچین آسیا

شامل: منتخبی از ادبیات فارسی

ترجمه شده به انگلیسی

تدوین: منوچهر شکرانی

لیسانس زبان انگلیسی و فوق لیسانس علوم تربیتی

ناشر:



تهران - بازار بین الحرمین

شعبه اول بازار سلطانی

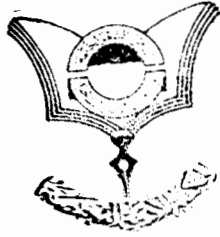
تلفن: ۵۷۴۱۷

مؤسسه انتشارات آسیا

تقدیم میکند . . .

حق چاپ محفوظ ناشر است

این کتاب ب سرمایه مؤسسه انتشارات
آسیا در چاپخانه کیلان بچاپ رسید



بچه کار آیدت ز گل طبعی ؟
از گلستان من ببرورقی ،
گل همین پنج روز و شش باشد ،
این گلستان همیشه خوش باشد ،

What can a basket of
flowers avail thee?
Pluck but one leaf from
my Flower-garden;
A rose can thus continue
five or six days.
But this rosebower must
bloom to all eternity!

« مقدمه »

در این عصر اتمی ، در سپیده دم تاریک دنیای جدید . که زندگی رفته رفته مشکلتر میگردد .. که افراد در ناراحتی روحی بیشتری قرار دارند که هر چه صنعت سطح زندگی را بجلو میبرد ، بموازات آن آرامش را تنزل میدهد. مردم به آرامش روحی بیشتری احتیاج دارند و فایده ادبیات بیش از پیش نمایان میشود .

چون هنگامیکه مردم از زندگی پر مشغله بستوه آمده اند ، و اندرون خسته و دل شوریده آنان آرزوی يك زندگی عاری از افسانه و افسون را می نمایند «ادبیات» آرام بخش روح پرالتهاب آنان است. و این گلچین که نام سخندانان بزرگی چون حافظ ، سعدی ، خیام ، مولانا ، رودکی ، ناصرخسرو ، باباطاهر زینت بخش صفحات آن است ، مطلوب چند طبقه از مردم می تواند قرار بگیرد.

گروه اول دوستداران و شیفتهگان شعر فارسی که از خواندن اشعارمنتخب آن بهره بر میگیرند و اگر در زبان هم دستی داشته باشند اشعار بزرگترین شاعران ایرانرا بزبان دیگر مطالعه مینمایند. گروه دوم انگلیسی زبانانی که ذوقی دارند لطائف و دقائق شعر فارسی را بدقت می نگرند.

ضمناً فن ترجمه دارای مراحل است . از جمله ترجمه اصطلاحات عادی ، جملات ساده ، جملات مرکب و ضرب المثله و بالاخره ترجمه آزاد که کاملترین نوع ترجمه می باشد و هدف رساندن يك مطلب از يك زبان بزبان دیگر است بشرطی که روح مطلب از بین نرود و همان تأثیر را در خواننده یا شنونده داشته باشد که متن اصلی دارد . برای مراحل اولیه کتابهای گرامری مختلف نوشته شده ولی چون در قسمت آخر یعنی ترجمه از ادکتاب جامعی تهیه نشده این گلچین میتواند راهنمای خوبی برای گروه سوم یعنی دانش آموزان سالهای آخر دبیرستان و دانشجویان و علاقمندان بزبان انگلیسی باشد .

گلچین آسیا

رودگی

تأسف پیری رودگی

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود
نبود دندان لا بل چراغ تابان بود

سپید سیم رده بود و درو مرجان بود
ستاره سحری بود و قطره باران بود

یکی نماند کنون بل همه بسود و بریخت
چه نحس بود ، همانا که نحس کیوان بود

نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز
چه بود منت بگویم : قضای یزدان بود

RUDAGI
LAMENT IN OLD AGE

Every tooth, ah me! has crumbled, dropped and fallen
in decay!

Tooth it was not, nay say rather, 'twas a brilliant
lamp's bright ray'



Each was white and silvery-flashing, peavl and coral
in the light,

Glistening like the stars of morning or the raindrop
sparkling bright;



Not "a" one remaineth to me, lost through weakness
and decay.

Whose the fault? "Twas surely Saturn's planetary rule"
you say,



No, the fault of Saturn 's was not, nor the long, long
lapse of days'

'What then?' I will answer truly: 'Providence which
God displays.'

جهان چو جسمی گرد است و گرد گردانست
همیشه تا بود آئینش گرد گردان بود

کهن کند به زمانی همان کجا نو بود
و نو کند به زمانی همان که خلقان بود

همان که درمان باشد بجای درد شود
و نیز درد همان کز نخست درمان بود

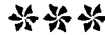
بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود
و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود

همی ندانی ای ماهروی غالیه موی
که حال بنده از این پیش برچه سامان بود

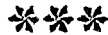
بزلف چوگان نازش همی کنی تو بدو
ندیدی آنگه او را که زلف چوگان بود

شد آن زمانه که او شاد بود و خرم بود
نشاط او بفزون بود و غم به نقصان بود

Ever like to this the world is-ball of dust as in the
past,
Ball of dust for aye remaineth, long as its great law
doth last,



That same thing which once was healing, may become
a source of pain;
And the thing that now is painful, healing balm may
prove again-



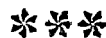
Time, in fact, at the same moment bringeth age where
once was youth,
And anon rejuvenateth what was gone in eld,
forsooth,



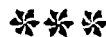
Many a desert waste existeth where was once garden
glad;
And a garden glad existeth where was once a desert
sad,



Ah, thou moon-faced, musky-tressed one. how canst
thou e'er know or deem.
What was once thy poor slave's station-how once held
in high esteem?



On him now thy curling tresses, coquettish thou dost
bestow,
In those days thou didst not see him, when his own
rich curls did flow.



Time there was when he in gladness, happy did
himself disport,
Pleasure in excess enjoying, though his silver store
ran short;

بسا کنیزك زیبا كه میل داشت بدو
به شب زیارت او نزد او نه آسان بود

نبید روشن و آواز خوب و روی لطیف
كجا گران بد، زی من هماره ارزان بود

همیشه شاد و ندانستمی كه غم چه بود
دلم نشاط و طرف را فراخ میدان بود

بسا دلا كه بسان حریر كرد به شعر
از آن سپس كه به كردار سنگ و سندان بود

همیشه دستم زی زلفكان چاك بود
همیشه گوشم زی مردم سخندان بود

عیال نه، زن و فرزند نه، مؤنث نه
از اینهمه تنم آسوده بود و آسان بود

تو رودکی را ای ماهرو ! کنون بینی
بدان زمانه ندیدی كه اینچنینان بود

Ah! how many a beauteous maiden, in whose heart
love for him reigned,
Came by night as pilgrim to him, and in secret
there remained!



Sparkling wine and eyes that ravish, and the face
of beauty deep,
High-priced though they might be elsewhere, at my
door were ever cheap.



Always happy, never knew I what might be the
touch of pain,
And my heart to gladsome music opened like a wide
champaign.



Many a heart to silk was softened by the magic of
my verse,
Yea, though it were hard as flintstone, anvil-hard, or
even worse.



Ever was my keen eye open for a maid's curled
tresses long,
Ever alert my ear to listen to the word-wise man
of song.



House I had not, wife nor children, no, nor female
family ties,
Free from these and unencumbered have I been in
every wise.



Rudagi's sad plight in old age, Sage, thou verily dost
see;
In those days thou didst not see him as this wretch
of low degree.

بدان زمانه ندیدی که زی چمن رفتی
سرودگویان ، گفتی هزار دستان بود

شد آن زمانه که شعرورا جهان بنوشت
شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

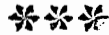
کرا بزرگی نعمت از این و آن بودی
ورا بزرگی و نعمت از آل سامان بود

بداد میر خراسانش چل هزار درم
وزو فزونی يك پنج میر ماکان بود

از اولیاش پراکنده نیز پنج هزار
بدو رسیده بدآنوقت و حال چونان بود

کنون زمانه دگرگشت و من دگرگشتم
عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

In those days thou didst not see him when he roved
the wide world o'er,
Songs inditing, chatting gaily, with a thousand tales
and more,



Time there was when that his verses broadcast
through the whole world ran,
Time there was when he all-hailed was, as the bard of
Khurásán.



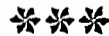
Who had greatness? Who had favour, of all people in
the land?
I it was had favour, greatness, from the Saman scions,
hand;



Khurásán's own Amír, Nasr, forty thousand dirhams
gave,
And a fifth to this was added by the Prince of the
Pure and Brave;



From his nobles, widely scattered, came a sixty
thousand more;
Those the times when mine was fortune good in
Plenteous store,



Now the times have changed-and I, too, changed and
altered must succumb,
Bring the beggar's staff here to me; time for staff
and scrip has come!

A. V. Williams Jackson.

حافظ

عشق آسان نمود اول

الا يا ايها الساقى ادر كاساً و ناولها
كه عشق آسان نمود اول ولى افتاد مشكلها

بيوى نافه كاخر صبا زان طره بگشايد
ز تاب جعد مشكيش چه خون افتاد ردلها

مراد منزل جانان چه امن عيش چون هر دم
جرس فرياد ميدارد كه بر بنديد محملها

بمى سجاده رنگين كن گرت پيرمغان گويد
كه سالك بيخبر نبود ز راه و رسم منزلها

شب تاريك و بيم موج و گردابى چنين هایل
كجا دانند حال ما سبكباران ساحلها

LOVE'S AWAKENING

Ho' saki; haste, the beaker bring,
Fill up, and pass it round the ring;
Love seemed at first an easy thing-
But ah! the hard awakening.



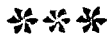
So sweet perfume the morning air
Did lately from her tresses bear,
Her twisted, musk-diffusing hair-
What heart's calamity was there!



Within life's caravanserai
What brief security have I,
When momentarily the bell doth cry,
"Bind on your loads; the hour is nigh!"



Let wine upon the prayer-mat flow,
An if the taverner bids so;
Whose Wont is on this road to go
Its ways and manners well doth know.



Mark now the mad career of me,
From wilfulness to infamy;
Yet how conceal that mystery
Whereof men make festivity?

همه کارم ز خود کامی بیدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

حضورى گره مى خواهى ازو غایب مشو حافظ
متى ما تلق من تهوى دع الدنيا و أهملها

نور خدا

در خرابات مغان نور خدا می بینم
این عجب بین که چو نوری ز کجای می بینم

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

خواهم از زلف بتان نافه گشائی کردن
فکر دورست همانا که خطا می بینم

سوز دل اشک روان آه سحر ناله شب
این همه از نظر لطف شما می بینم

A mountain sea, moon clouded o'er,
 And nigh the whirlpool's awful roar-
 How can they know our labour sore
 Who pass light-burthened on the shore



Hafiz, if thou wouldst win her grace,
 Be never absent from thy place;
 When thou dost see the well-loved face,
 Be lost at last to time and space.

A. J. A.

THE LIGHT DIVINE

Within the Magian tavern
 The light of God I see;
 In such a place, O wonder!
 Shines out such radiancy.



Boast not, O king of pilgrims,
 The privilege of thee:
 Thon viewest God's own Temple;
 God shews Himself to me.



Combed from the fair ones' tresses
 I win sweet musk to-day,
 But ah! the distant fancy
 That I should gain Cathay.



A fiery heart, tears flowing,
 Night's sorrow, dawn's lament-
 All this to me dispenses
 Your glance benevolent.

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال
با که گویم که درین پرده چها می بینم

کس ندیدست زمشك ختم و نافه چین
آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم

دوستان عیب نظر بازی حافظ مکنید
که من او را ز محبان شما می بینم

صبحدم

صبحدم مرغ چمن با گل نر خاسته گفت
ناز کم کن که درین باغ بسی چون توشکفت

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی
هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت

گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل
ای پسا دگر که بنوک مژدهات باید سفت

My fancy's way thine image
 Arresteth momentarily;
 Whom shall I tell, what marvels
 Within this veil I see?



Not all the musk of China,
 The scents of Tartary,
 Excel those subtle odours
 The dawn breeze wafts to me.



If Hafiz plays at glances,
 Friends, be not critical:
 For truly, as I know him,
 He truly loves you all.

A. J. A.

DAWN

Thus spoke at dawn the field-bird to the newly
 wakened rose:

"Be kind, for many a bloom like you in this meadow grows."



The rose laughed: "You will find that we at truth
 show no distress,
 But never did a lover with harsh words his love so
 press.



If ruby wine from jewelled cup it is your wish to
 drink,
 Then pearls and corals pierced with eyelash you
 must strive to link.

تا ابد بوی محبت بمشامش نرسد
هر که خاک در میخانه برخساره نرفت

در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا
زلف سنبل بنسیم سحری می آشفتم

گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو
گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت

سخن عشق نه آنست که آید بزبان
ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

اشك حافظ خرد و صبر بدریا انداخت
چکند سوز غم عشق نیارست نهفت

Love's savour to his nostrils to entice he ne'er can
seek,
Who on the tavern's earthy floor has not swept
dusty cheek."



In Iram's garden yesternight, when, in the grateful
air,
The breeze of coming day stirred the tress of hya-
cinth fair,



I asked: "Throne of Jamshid, where is thy world-
revealing cup?"
It sighed: "That waking fortune deep in sleep lies
muffled up."



They are not always words of love that from the
tongue descend: |
Come, bring me wine, O taverner, and to this talk
put end.



His wit and patience to the waves are cast by Hafiz'
tears.
What can he do, that may not hide how love his
being sears?

R. LEVY

راز

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان
که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت
گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان

تا کی از سیم وزرت کیسه تهی خواهد بود
بنده من شو و بر خور ز همه سیم تنان

کمتر از ذره نه پست مشو مهر بورز
تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

بر جهان تکیه مکن و رقدحی می داری
شادی زهره جبینان خورو نازک بدنان

پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل
مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان

MYSTERY

Monarch of firs that stately rise,
Of honeyed lips sole emperor,
The arrows of whose flashing eyes
Transfix the bravest conqueror-



Lately in wine as passing by
This lowly beggar he espied,
"O thou", he said, "the lamp and eye
Of such as make sweet words their pride!



"How long of silver and of gold
Shall thy poor purse undowered be?
Be thou my slave, and then, behold!
All silver limbs shall cherish thee.



"Art thou a mote, my little one?
Be not so humble: play at love!
And thou shalt whisper to the sun,
Whirling within its sphere above.



"Put not thy trust in this world's vows,
But if thou canst a goblet get,
Enjoy the arched and lovely brows,
The bodies soft and delicate!



Then spake my elder of the bowl
(Peace to his spirit Allah grant!):
"Entrust not thy immortal soul
To such as break their covenant.



"Leave enemies to go their road;
Lay hold upon the Loved One's hem;
As thou wouldst be a man of God,
Such men are devils; heed not them."

با صبا در چمن لاله سحر میگفتم
که شهیدان که اند این همه خونین کفنان

گفت حافظ من وتو محرم این راز نه ایم
از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان

دولت دیدار

دانی که چیست دولت، دیدار یار دیدن
در کوی او گدائی برخسروی گزیدن

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن
از دوستان جانی مشکل بود بریدن

خواهم شدن بیستان چون غنچه بادل تنگ
وانجا به نیک نامی پیراهنی دریدن

که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن
که سر عشق بازی از بلبلان شنیدن

I walked where tulips blossomed red,
 And whispered to the morning breeze:
 "Who are yon martyrs cold and dead,
 Whose bloody Winding-sheets are these?"

"Hafiz", he answered, "'tis not mine
 Or thine to know this mystery;
 Let all thy tale of ruby wine,
 And sugar lips, and kisses be!"

RAPTURE'S VISION

Say, where is rapture's vision? Eyes on the Loved
 One bending,
 More high than kingly splendour, Love's fane as
 bedesman tending.

Light 'twere, desire to sever forth from the soul, but
 natheless
 Soul-friends depart asunder – there, there the pain
 transcending !

Fain in the garden budlike close – wrapped were I,
 thereafter
 Frail reputation's vestment bloomlike asunder rending;

Now like the zephyr breathing love – tales in roses
 'hearing,
 Now from the yearning bulbul love's myst'ry apprehending.

بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار
کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن

فرست شمار صحبت کز این دورا هم منزل
چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

گوئی برفت حافظ از یاد شاه یحیی
یا رب بیادش آور درویش پروریدن

گل و بلبل

رفتم بیباغ تا که بچینم سحر گلی
آمد بگوش ناگهم آواز بلبلی

مسکین چو من بعشق گلی گشته مبتلا
و اندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی

While yet the hand availeth, sweet lips to kiss delay
not;
Else lip and hand thou bitest too late, when comes
the ending.



Waste not the hour of friendship; outside this House
of Two Doors
Friends soon shall part asunder, no more together
wending.



Clean out of mind of Sultan Mansur hath HAFIZ
wandered;
Lord, bring him back the olden kind heart, the
poor befriending.

WALTER LEAF

ROSE AND NIGHTINGALE

I walked within a garden fair
At dawn, to gather roses there;
When suddenly sounded in the dale.
The singing of a nightingale,



Alas, he loved a rose, like me,
And he, too, loved in agony;
Tumbling upon the mead he sent
The cataract of his lament.

میگشتم اندر آن چمن و باغ دمیدم
میکردم اندر آن گل و بلبل تأملی

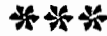
گل یار حسن گشته و بلبل قرین عشق
آنها تفضلی نه و این را تبدلی

چون کرد در دلم اثر آواز عندلیب
گشتم چنانکه هیچ نماندم تحملی

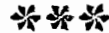
بس گل شکفته می شود این باغ را ولی
کس بی بلای خار نچیدست ازو گلی

حافظ مدار امید فرج از مدار چرخ
دارد هزار عیب و ندارد تفضلی

With sad and meditative pace
I wandered in that flowery place,
And thought upon the tragic tale
Of love, and rose, and nightingale.



The rose was lovely, as I tell;
The nightingale he loved her well;
He with no other love could live,
And she no kindly word would give.



It moved me strangely, as I heard
The singing of that passionate bird
So much it moved me, I could not
Endure the burden of his throat.



Full many a fair and fragrant rose
Within the garden freshly blows,
Yet not a bloom was ever torn
Without the woundnig of the thorn



Think not, O Hafiz, any cheer
To gain of Fortune's wheeling sphere;
Fate has a thousand turns of ill,
And never a tremor of good will.

A. J. A.

صراحی دردست

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی دردست

نرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان
نیم شب دوش بیالین من آمد بنشست

سر فرا گوش من آورد باآواز حرین
گفت ایعاشق دیرینه من خوابت هست

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند
کافر عشق بود گر نبود باده پرست

بروای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر
که ندادند جز این تحفه بما روز الست

آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم
اگر از خمر بهشتست و گر باده مست

WILD OF MIEN

Wild of mien, chanting a love-song, cup in hand,
 locks disarrayed,
 Cheek beflushed, wine-overcome, vesture awry, breast
 displayed.



With a challenge in that eye's glance, with a love-
 charm on the lip,
 Came my love, sat by my bedside in the dim mid-
 night shade:



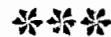
O'er my ear bending, my love spake in a sad voice
 and a low,
 "Is it thus, spite of the old years, lover mine, slum-
 ber-bewrayed?"



To the wise comes there a cup, fired of the night,
 pressed to the lip;
 And he bow not to the Wine Creed, be he writ
 Love's renegade.



Go thy way, saint of the cell, flout not the dreg-
 drainer again;
 In the first hour of the world's birth was the high
 hest on us laid.



Whatsoe'er potion His hand pours in the bowl, that
 will we quaff
 Heady ferment of the Soul-world, or the grape-must
 unallayed.

خنده جام می و زلف کره گیر نگار
ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست

خوشا شیراز

خوشا شیراز و وضع بی مثالش
خداوندا نگهدار از زوالش

ز رکنا باد ما صد لوحش الله
که عمر خضر می بخشد زلالش

میان جعفر آباد و مصلی
عبیر آمیز می آید شمالش

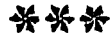
بشیراز آی و فیض روح قدسی
بجوی از مردم صاحب کمالش

Ah, how oft, e'en as with HAFIZ, hath the red smile
 of the vine
 And the curled ringlet on Love's cheek a repentance
 unmade!

WALTER LEAF

SHIRAZ

Shiraz, city of the heart'
 God preserve thee!
 Pearl of capitals thou art,
 Ah! to serve thee.



Ruknabad, of thee I dream,
 Fairy river:
 Whoso drinks thy running stream
 Lives for ever.



Flowers from Jafarabad,
 Made of flowers:
 Thou for half-way house hast had
 Musella's bowers.



Right through Shiraz the path goes
 Of Perfection:
 Anyone in Shiraz knows
 Its direction.

که نام قند مصری برد آنجا
که شیرینان ندادند انفعالش

صبا زان لولی شنکول سرمست
چه داری آگهی چونست حالش

مکن از خواب بیدارم خدا را
که دارم خلوتی خوش باخیالش

چرا حافظ چومی ترسیدی از هجر
نکردی شکر ایام وصالش

امید

هزار دشمنم ارمیکنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

Spend not on Egyptian sweets
 Shiraz money;
 Sweet enough in Shiraz streets
 Shiraz honey.



East Wind, hast thou aught to tell
 Of my gipsy?
 Was she happy? Was she well?
 Was she tipsy?



Wake me not, I pray thee, friend,
 From my sleeping;
 Soon my little dream must end;
 Waking's weeping.



Hafiz, though his blood she spill,
 Right he thinks it;
 Like mother's milk'tis his will
 That she drinks it.

R. LE GALLIENNE

HOPE

What though a thousand enemies propose
 To slay me,
 With thee my loving friend, how shall my foes
 Affray me?

مرا امید وصال تو زنده میدارد
وگر نه هر دم از هجر تست بیم هلاک

نفس نفس اگر از باد نشنوم بویش
زمان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک

رود بخواب دو چشم از خیال تو هیاهات
بود صبور دل اندر فراق تو حاشاک

اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم
وگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک

بضرب سیفک قتل حیا تنها ابد
لان روحی قد طاب أن یکون فداک

عنان مپیچ که گر میزنی بشمشیرم
سپر کنم سرودست ندارم از فتراک

This is my hope of life, to hold thee nigh
To cherish;
Absent, it is my constant fear that I
Must perish.



(Each breath the breeze brings not to me her scent
I languish,
E'en as the mournful rose, whose robe is rent
In anguish.)



Shall slumber drowse my senses, and mine eyes
Not view thee?
Or, being far, my heart not agonize
To woo thee?



Better than others' balm, thy blade to endure
Doth please me;
Thy mortal poison, than another's cure
To ease me.



Slain by thy sword, eternal life is mine
To inherit;
To die for thee' were benison divine
Of spirit.



Swerve not thy steed: spare not thy lance's tip
Nor falter;
My head shall be thy mark, my hand yet grip
Thy halter.

ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند
بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک

بچشم خلق عزیز جهان شود حافظ
که بر در تو نهد روی مسکنت برخاک

یاد باد

روز وصل دوستداران یاد باد
یاد باد آن روزگاران یاد باد

کاهم از تلخی غم چون زهر گشت
بانگ نوش شادخواران یاد باد

گرچه یاران فارغند از یادم
از من ایشانرا هزاران یاد باد

هبتلا گشتم درین بند و بلا
کوشش آن حق گزاران یاد باد

(Yet how shall every sight attain to thy
True being?
For as the mind doth know, so much the eye
Hath seeing.)



All men shall say that Hafiz hath renown
Immortal,
When'er his head gaineth its dusty crown,
Thy portal.

A. J. A.

RECALL

That day of friendship when we met—Recall:
Recall those days of fond regret,

Recall.



As bitter poison grief my palate sours:
The sound: "Be it sweet" at feasts of ours

Recall.



My friends, it may be, have forgotten long;
But I a thousand times that throng

Recall.



And now while fettered by misfortune's chain,
All those who grateful sought my gain

Recall.

گرچه صد رودست در چشمم مدام
زنده رود باغ کاران یاد باد

رازحافظ بعد ازین انا گفته ماند
ای دریغا راز داران یاد باد

بده ساقی می باقی

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی که درجنت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

Though thousand rivers from my eyes descend,
I Zindarud, where gard'ners tend,

Recall.



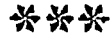
No more from HAFIZ' lips shall secrets pass:
Those who once kept them, I, alas!

Recall.

H. BICKNELL

SWEET MAID

Sweet maid, if thou would'st charm ny sight'
And bid these arms thy neck infold;
That rosy cheek, that lily hand,
Would give thy poet more delight
Than all Bocara's vaunted gold,
Than all the gems of Samarcand.



Boy, let yon liquid ruby flow,
And bid thy pensive heart be glad
Whate'er the frowning zealots say:
Tell them, their Eden cannot show
A stream so clear as Rocnabad
A bower so sweet as Mosellay.

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا

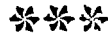
ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیارا

حدیث از مطرب و می گوو راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا

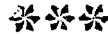
من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخارا

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

O! when these fair perfidious maids,
Whose eyes our secret haunts infest,
Their dear destructive charms display;
Each glance my tender breast invades,
And robs my wounded soul of rest,
As Tartars seize their destin'd prey.



In vain with love our bosoms glow:
Can all our tears, can all our sighs,
New lustre in those charms impart?
Can cheeks, where living roses blow,
Where nature spreads her richest dyes,
Require the borrow'd gloss of art?



Speak not of fate: ah! change the theme,
And talk of odours, talk of wine,
Talk of the flowers that round us bloom:
'Tis all a cloud.' tis all a dream:
To love and joy thy thoughts confine,
Nor hope to pierce the sacred gloom.



Beauty has such resistless power,
Than even the chaste Egyptian dame
Sigh'd for the blooming Hebrew boy:
For her how fatal was the hour,
When to the banks of nilus came
A youth so lovely and so coy!



But ah! sweet maid, my counsel hear
(Youth should attend when those advise
Whom long experience renders sage):
While music charms the ravish'd ear;
While sparkling cups delight our eyes,
Be gay; and scorn the frowns of age.

اگر دشنام فرمائی وگر نفرین دعا گویم
جواب تلخ میزید لب لعل شکر خارا

غزل گفتی و در سفتی بیاوخوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلك عقد ثریارا

What cruel answer have I heard!
And yet, by heaven, I love thee still:
Can aught be cruel from thy lip?
Yet say, how fell that bitter word
From lips which streams of sweetness fill;
Which nought but drops of honey sip?



Go boldly forth, my simple lay,
Whose accents flow with artless ease,
Like orient pearls at random strung:
Thy notes are sweet, the damsels say;
But O! far sweeter, if they please
The nymph for whom these notes are
sung.

SIR WILLIAM JONES

خیام

چون عهده نمیشود کسی فردا را
حالی خوش دار آین دل شیدا را

می نوش به ماهتاب ای ماه که ماه
بسیار بتابد و نیابد ما را

افسوس که نامه جوانی طی شد
وان تازه بهار زندگانی دی شد

آن مرغ که نام او بود شباب
فریاد ندانم که کی آمد کی شد

گر برفلکم دست بدی چون یزدان
برداشتی من این فلک را زمین

KHAYYAM

But see! The rising Moon of Heav'n again
Looks for us, sweet-heart, through the
quivering plane:
How oft herefater rising will she look
Among those leaves-for one of us in vain!



Yet Ah, that Spring should vanish with
the Rose!
That Youth's sweet-scented manuscript
Should Close!
The Nightingale that in the branches
Sang,
Ah whence, and whither flown again,
who knows!



Ah Love! could you and I with Fate
conspire
To grasp this sorry Scheme of Things
entire.

وزنو فلکی دگر چنان ساختمی
کازاده بکام دل رسیدی آسان

با اینکه شراب پرده ما بدرید
تا جان دارم نخواهم از باده برید

من در عجبم ز می فروشان کایشان
به زانچه فروشنده چه خواهند خرید؟

چون در گذرم بیاده شوئید مرا
تلقین ز شراب ناب گوئید مرا

خواهید بروز حشر یا بید مرا
از خاک در میکده جوئید مرا

آندم که نهال عمر من کنده شود
و اجزام ز یکدیگر پراکنده شود

گرزانکه صراحی کنند از گل من
حالی که پر از میش کنی زنده شود

Would not we shatter it to bits— and
 then
 Re — mould it nearer to the Heart's
 Desire!



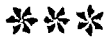
And much as Wine has play'd the
 infidel,
 And robb'd me of my Robe of Honour
 - well,



I often wonder what the Vintners buy
 One half so precious as the ware they
 sell.



Ah, with the Grape my fading Life
 provide,
 And wash my Body whence the Life
 has died,



And lay me, shrouded in the living
 Leaf,
 By Some not unfrequented Garden—
 Side



Then said another with a long-drawn
 Sigh,
 My Clay with long oblivion is gone
 dry;



But, fill me with the old familiar Juice,
 Methinks I might recover by - and - bye!

ترکیب پیاله‌ئی که در هم پیوست
 بشکستن آن روا نمیدار دهمست

چندین سروپای نازنین از سرودست
 بر مهر که پیوست و بکین که شکست؟

در کارگه کوزه گری رفتم دوش
 دیدم دوهزار کوزه گویا و خموش

ناگاه یکی کوزه برآورد خروش
 کوکوزه گروکوزه خروکوزه فروش

جامی است که عقل آفرین میزندش
 صد بوسه ز مهر بر جبین میزندش

این کوزه گر دهرچنین جام لطیف
 میسازد و باز بر زمین میزندش

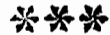
من بنده عاصیم رضای تو کجاست
 تارپک دلم نور و ضیای تو کجاست

Another said - „ why, ne'er a peevish
Boy

would break the Bowl from which he
drank in Joy,

Shall He that made the Vessel in pure
Love

And Fancy, in an after Rage destroy!



And, strange to tell, among the Earthen
Lot

Some could articulate, while others not:

And suddenly one more impatient cried-

Who is the Potter , pray , and who the
pot?,



Then Said another - "Surely not in vain
My substage from the common Earth
was ta'en,

That He who subtly wrought me into
Shape

Should stamp me back to common Earth
again."



Oh Thou, who Man of baser Earth didst
make.

And ev'n with paradise devise the snake.

ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی
این مزد بود لطف و عطای تو کجاست؟

بر کوزه گری پریر کردم گذری
از خاک همی نمودم هر دم هنری

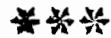
من دیدم اگر ندید هر بی‌خبری
خاک پدرم در کف هر کوزه گری

دریاب که از روح جدا خواهی رفت
در پرده اسرار فنا خواهی رفت

می‌خور چو ندانی ز کجا آمده‌ئی
خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است
در صحن چمن روی دل افروز خوش است

For all the sin the Face of wretched
Man
Is black with-Man's Forgiveness give-and
take



Listen again. One evening at the close
Of Ramazan, ere the better Moon arose;

In that old Potter's Shop I stood
alone
With the clay Population round in Rows.



Yesterday this Day's Madness did pre-
pare:
To — morrow's Silence , Triumph , or
Despair:

Drink! for you know not whence you
came nor why.
Drink! for you know not why you go
nor where.



Ah, fill the Cup-what boots it to repeat
How time is slipping underneath our
Feet:

از دی که گذشت هر چه گوئی خوش نیست
خوش باش وز دی مگو که امروز خوش است

ای رفته بچوگان قضا هم چو گو
چپ میرو و راست میدو و هیچ مگو

کانکس که ترا فکند در تک و دو
او داند و او داند و او داند و او

این چرخ و فلک که ما در او حیرانیم
فانوس خیال از او مثالی دانیم

خورشید چراغدان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندرا و حیرانیم

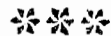
از جمله رفتگان این راه دراز
باز آمده‌ای کو که خبر گیرم باز

Unborn To — Morrow , and dead Yester-
 day,
 Why fret about them if To — Day be
 sweet!



The Ball no question makes of Eyes and
 Noes,
 But Right or left as strikes the player
 goes,

And he that toss'd you down into the
 Field,
 HE knows about it all--He knows -- HE
 knows!



We are no other than a moving row
 Of visionary shapes that come and go

Round with this sun-il lumin'd lantern
 held
 In Midnight by the Master of the
 show;



Strange, is it not? that of the myriads
 who
 Before us pass'd the door of Darkness
 though

هان برسر این دو راهه آزونیا
چیزی نگذاری که نمایی باز

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
وز جمع کمال شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

می‌خور که بزیر گل بسی خواهی خفت
بی‌مونس و بی‌رفیق و بی‌همدم و جفت

زنهار بکس مگو تو ابن راز نهفت
هر لاله که پژمرد نخواهد بشکفت

Not one returns to tell us of the
Road'
Which to discover we must travel too



The Revelation of Devout and Learn'd
Who rose before us, and as prophets
burn'd,

Are all but Stories, which, awoke
From sleep
They told their fellows, and to Sleep
return'd



Oh threats of Hell and Hopes of para-
dise!
One thing at least is certain - This Life
flies:

One thing is certain and the rest is
Lies.
The Flower that once is blown for ever
dies.

تاکی ز چراغ مسجد و دودکنشت
تا چند زیان دوزخ و سود بهشت

رو بر سر لوح بین که استاد قضا
روز ازل آنچه بودنی بود نوشت

می خور که زدل قلت و کثرت ببرد
و اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد

پرهیز مکن ز کیمیائی که از او
یک جرعه خوری هزار علت ببرد

سر مست بمیخانه گذر کردم دوش
پیری دیدم مست و سیوئی بردوش

I must abjure the Balm of Life, I
must
Scared by some After — reckoning ta'en
on trust,

Or lured with Hope of some Diviner
Drink
When the frail Cup is crumbled into
Dust!



The Grape that can with Logic ab-
solute
The Two — and — Seventy jarring sects
confute:

The Sovereign Alchemist that in a
trice
Life's leaden metal into Gold trans-
mute:



And lately, by the Tavern Door agape,
Came shining through the Dusk an Angel
shape.

گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر
گفتا کرم از خداست می نوش خموش

ایام زمانه از کسی دارد ننگ
کو در غم ایام نشیند دلتنگ

می خور تو در آبگینه باناله چنگ
زان پیش که آبگینه برآید برسنگ

این قافله عمر عجب می گذرد
دریاب دمی که با طرب می گذرد

ساقی عم فردای حریفان چه خوری
پیش آر پیاله را که شب می گذرد

خیام اگر زباده مستی خوشباش
با ماهرخی اگر نشستی خوش باش

Bearing a vessel on his Shoulder, and
He bid me taste of it, and 'twas the
Grape.



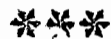
Oh, plagued no more with Human or
Divine.
To-morrow's tangle to Itself resign,

And lose your fingers in the tresses of
The Cypress-slender Minister of Wine.



One Moment in Annihilation's waste,
One Moment of the well of Life to
taste-

The Stars are setting, and the Car-
avan.
Draws to the Dawn of Nothing- oh make
haste!



And if the Cup you drink, the Lip you
press.
End in what All begins and ends in-
Yes,

چون عاقبت کار جهان نیستی است
انگار که نیستی چوهستی خوش باش

چون لاله بنوروز قدح گیر بدست
با لاله رخی اگر ترا فرصت هست

می نوش بخرمی که این چرخ کبود
ناگاه ترا چو خاک گرداند پست

بر منک زدم دوش سبوی کاشی
سرمت بدم چو کردم این او باشی

با من بزبان حال میگفت سبو
من چون تو بدم تو نیز چون من باشی

لب بر لب کوزه بدم از غایت آرز
تا زو طلبم واسطه عمر دراز

Image then you are what heretofore
You where-hereafter you shall not be
less.



As then the Tulip for her wonted sup
Of Heavently Vintage lifts her chalice
up

Do you, twin off spring of the soil, till
Heav'n
To Earth invert you like an empty
Cup.



For I remember stopping bu the way
To watch a Potter thumping his wet
Clay:

And with its all-obliterated Tongue
It murmur'd—"Gently, Brother, gently,
pray!"



Then to the Lip of this poor earthen
urn.
I lean'd, the secret well of Life to
learn:

با من بزبانحال میگفت این راز
عمری چو تو بوده‌ام دمی با من ساز

این کوزه چو من عاشق زاری بودست
در بند سر زلف نگاری بودست

این دسته که بر گردن او می‌بینی
دستی است که برگردن یاری بودست

اسرار ازل را نه تودانی و نه من
وین حرف معما نه توخوانی و نه من

هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده برافتد نه تومانی و نه من

And Lip to Lip it murmr'd- «while you
live,
Drink! - for, once dead, you never shall
return.»



I think the Vessel that with fugitive
Articulation answer'd once did I live,

And drink, and that impassive Lip I
Kiss'd,
How many Kisses might it take - and
give!



There was the Door to which I found no
key:
There was the Veil through which I could
not see:

Some little talk awhile of Me and
Thee.
There was - and then no more of Thee
and ME.

قومی متفکرند در مذهب و دین
قومی متحیرند در شك و یقین

تاگاه منادی بر آمد ز کمین
کای بی خبران راه نه آنست و نه این

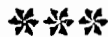
هر سبزه که درکنار جوئی رسته است
گوئی ز لب فرشته خوئی رسته است

پا بر سر هر سبزه بخواری ننهی
کان سبزه ز خاک لاله روئی رسته است

آورد باضطرارم اول بوجود
چیز حیرتم از حیات چیزی نفزود

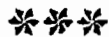
Alike for those who for To-Day prep-
are,
And those that after some To-Morrow
stare,

A Muezzin from the Tower of Darkness
Cries,
«Fools! your Reward is neither Here nor
There!»



And this delightful Herb whose living
Green
Fledges the River's Lip on which we
lean-

Ah. lean upon it lightly! for who
knows
From what once lovely Lip it springs
unseen!



Into this Universe, and why not know-
ing.
Nor whence, like water Willy nilly
flowing:

رفتیم باکراه و ندانیم چه بود
زین آمد و بودن و رفتن مقصود

می خوکه بزیر گل بسی خواهی خفت
بی مونس و بی رفیق و بی همد و جفت

زنهار بکس مگو تو این راز نهفت
هر لاله که پژمرده نخواهد بشکفت

برخیز و مخور غم جهان گذران
بنشین و جهان بشادمانی گذران

در طبع جهان اگر وفائی بودی
نوبت بتو خود نیامدی ازدگران

And out of it. as Wind along the
waste,

I know not whither, Willy- nilly blowing



Oh, come with old Khayyám, and leave
the Wise.

To talk, one thing is certain, that life
flies,

One thing is certain, and the Rest is
lies,

The Flower that once has blown for
ever dies.



And we, that now make merry in the
Room.

They left, and Summer dresses in new
bloom,

Ourselves must we beneath the Couch
of Earth.

Descend, ourselves to make a Couch for
whom?

در هردشتی که لاله زاری بودست
آن لاله ز خون شهریاری بودست

هر برگ بنفشه کز زمین میروید
خالیست که بر رخ نگاری بودست

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمیریم

فردا که ازاین دیر فنا در گذریم
با هفت هزار سالگان سر بسریم

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی
یر در که آن شهان نهادندی رو

I sometimes think that never blows so
red.

The Rose as where some buried Caesar
bled

That every Hyacinth the Garden
wears.

Dropt in her lap from someone lovely
Head.



Ah, my Beloved, fill the Cup that clears
To-Day of past Regret and future Fears:

To-morrow! — why, To-morrow I may
be
Myself with yesterday's Sev'n thousand
Years.



The palace that to Heav'n his pillars
threw,
And kings the Forehead on his thresh-
old drew-

دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌ای
 بنشسته همی گفت که کوکو کوکو

زان پیش که بر سرت شبیخون آرند
 فرمای که تا باده گلگون آرند

تو رز نه‌ئی غافل نادان که ترا
 در خاک نهند و باز بیرون آرند

گویند کسان بهشت با حور خوش است
 من میگویم که آب‌انگور خوش است

این نقد بگیر و دست از آن نسبه بدار
 کاوازد هل شنیدن از دور خوش است

تاکی غم آن خورم که دارم یا نه
 وین عمر بخوشدلی گذارم یا نه

I saw the solitary Ringdove there.
 And „Coo, Coo' Coo,, she cried, and „Coo,
 coo, coo.,



For those who husbanded the Golden
 grain,
 And those who flung it to the winds
 like Rain,

Alike to no such aureate Earth are
 turn'd
 As, buried once, Men want dug up
 again



Some for the Glories of This World ,
 and some
 Sigh for the Prophet's Paradise to
 come

Ah take the Cash, and let the Promise
 go.
 Nor heed the music of a distant Drum



Were it not Folly, Spider - like to spin
 The Thread of present Life away to
 win-

پرکن قدح باده که معلوم نیست
کاین دم که فرو برم برآرم یا نه

هرروز برآنم که کم شب توبه
از جام و پیاله لبالب توبه

اکنون که رسید وقت گل توبه کجاست
در موسم گل ز توبه یا رب توبه

چون بلبل مست راه در بستان یافت
روی گل و جام باده را خندان یافت

آمد بزبان حال در گوشم گفت
دریاب که عمر رفته را نتوان یافت

What ? for ourselves , who know not if
we shall
Breath out the very Breath we now
breathe in!



Come Fill the Cup, and in the Fire of
Spring
Your Winter — garment of Repentance
fling :

The Bird of Time has but a little way
To Flutter-and the Bird is on the wing.



Iram indeed is gone with all his Rose,
And Jamshyd's Sevn-ring'd cup where
no one knows.

But still a Ruby gushes from the vine,
And many a Garden by the water
blows.

آمد سحری ندا ز میخانه ما
کای رند خراباتی دیوانه ما

برخیز که پرکنم پیمانه ز می
زان پیش که پرکنند پیمانه ما



Before the phantom of False morning
died,
Methought a voice Vithin the Tavern
cried,

When all the Temple is prepared
within,
Why lags the drowsy worshipper out
Side?»

Edward Fitzgerald



مولوی

باز آمد آن مہی کہ ندیدش فلک بخواب
آورد آتشی کہ نمبرد بھیج آب

بنگر بخانہ تن و بنگریجان من
از جام عشق اوشده این مست و آن خراب

میر شرابخانہ چو شد با دلم حریف
خونم شراب گشت ز عشق و دلم کباب

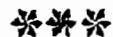
چون دیدہ پرشود ز خیالش ندا رسد
کاحسنت ای پیالہ وشاباش ای شراب

Mulavi

That moon, which the sky ne'er saw even
in dreams, has returned
And brought a fire no water can quench.



See the body's house, and see my soul,
This made drunken and that desolate by
the cup of his love.



When the host of tavern became my heart-
mate,
My blood turned to wine and my heart to
Kabab.



When the eye is filled with thought of him
a voice arrives:
'Well done, O flagon, and bravo, wine!'

چنگال عشق از بن و از بیخ برکند
هر خانه کاندراو فتد از عشق آفتاب

دریای عشق را چو دلم دید ناگهان
از من بجست در وی گفتا مرا بیاب

خورشید روی مفخر تبریز شمس دین
اندر پیش روان شد دل‌های چون سحاب



Love's fingers tear up, root and stem,
Every house where sunbeams fall from
love



When my heart saw lov's sea, of a sudden
It left me and leaped in , crying, 'Find
me."



The face Shamsi Din , Tabriz , s glory , is
the sun
In whose track the cloud, like hearts are
moving.



چه گوهری که کسیرا بکف بهای تو نیست
جهان چه دارد در کف که آن عطای تو نیست

سزای آنکه زید بی رخ تو ز آن بتراست
سزای بنده مده گرچه او سزای تو نیست

میان موج حوادث هر آنکه افتادست
باشنا نرهد چونکه آشنای تو نیست

بقا ندارد عالم و گر بقا دارد
فناش گیر چو او محرم بقای تو نیست

What pearl art thou that none possesseth
the price of thee!

What does the world poessess that is not
thy gift?



Is there a worse Punishment than his
who lives away from thy face?

Punish not thy servant tho, he is unwor-
thy of thee.



He that is fallen amid the surge of ac-
cidents

Escapes not by swimming, since he is
no friend of thine.



The world has no permanence, and if it
have.

Deem it perishable, because it is unfamiliar
with thy permanence.

چه فرخ است شهی کاو رخ ترامانست
چه خوش لقا بود آنکس که بی‌لقای تو نیست

نثار پای تو خواهم به‌ردمی دل و جان
که خاک بر سر جانی که خاکپای تو نیست

مبارکست هوای تو بر همه مرغان
چه بامبارک مرغی که در هوای تو نیست

زدخم تو نگریزم که سخت خام بود
دلی که سوخته آتش بلای تو نیست

کرانه نیست ثنا و ثناگران ترا
کدام ذره که سرگشته ثنای تو نیست

How happy the King that is mated by thy
rook!

How fair company hath he who lacks not
thine!



I desive continually to fling heart and soul
at thy feet!

Dust on the head of the soul which is
not the dust of thy feet!



Blessed to all, birds is desire of thee
How unblesset the bird that desires thee
not !



I will not shun thy blow, for very crude
Is the heart ne'er burned in the fire of
thy affliction



To thy praise and praisers there is no
end ;

What atom but is reeling with thy praise?

نظیر آنکه نظامی بنظم می‌گوید
جفا مکن که مرا طاقت جفای تو نیست

جمال مفخر آفاق شمس تبریزی
کدام شاه که از جان و دل گدای تو نیست



Like that one of whom Nizami tells in
verse,

Tyrannise not, for I can not endure thy
tyranny



O Shamsi Tabrizi, beauty and glory of the
horizons,

What king but is a beggar of thee with
heart and soul?



صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم
وانكه همه بتهارا درپیش تو بگذارم

صد نقش برانگیزم باروح در آمیزم
چون نقش ترا بینم در آتشش اندازم

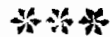
تو ساقی خماری یا دشمن هشیاری
یا آنكه كنی ویران هر خانه كه بر سازم

جان ریخته شد با تو آمیخته شد با تو
چون بوی تو دارد جان جانرا هله بنوازم

I am a painter, a maker of pictures, every
moment shape a beauteous form,
And in thy presence I melt them all
away.



I call up a hundred phantoms and indue
them with a spirit,
When I behold thy phantom, I cast them
in the fire.



Art thou vintner's cup-bearer or the enemy
of him who is sober,
Or is it thou who mak'st a ruin of every
house i build?



In thee the soul is dissolved, with thee it
is mingled,
Lo! I will cherish the soul, because it has
a perfume of thee.

هر خون که زمین روید با خاک تو میگوید
با مهر تو هم رنگم با عشق تو انبازم

در خانه آب و گل بی‌تست خراب این دل
یا خانه در آ ای جان یا خانه پردازم



Every drop of blood which proceeds from
me is saying to thy dust:

I am one Colour with thy love, i am the
partener of thy affection.



In the house of water and clay this
heart is desolate without thee;
O Beloved, enter the house, or i will
leave it.



من از عالم ترا تنها گزینم
روا داری که من غمگین نشینم

دل من چون قلم اندر کف تست
ز تست ار شادمانم و در حزینم

بجز آنچه تو خواهی من چه خواهم
بجز آنچه نمائی من چه بینم

که از من خار رویانی گهی گل
کهی گل بویم و که خار چینم

مرا گر تو چنان داری چنانم
مرا گر تو چنین خواهی چنینم

Thee i Choose of all the world,
alone;
Wilt thou suffer me to sit in grief?



My heart is as a pen in thy hand,
Thou art the cause if i am glad or
melancholy.



Save what thou willest, What will
have I ?
Save what thou showest, what
do i see?



Thou mak' st grow out of me now
a thorn and now a rose;
Now I smell roses and now pull
thorns.



I F thou Keep' st me that, that
I am;
If thou would, st have me this, I am
this,

در آن خمی که دلرا رنگ بخشی
که باشم من چه باشد مهر و کینم

تو بودی اول و آخر تو باشی
تو به کن آخرم از اولینم

چو تو پنهان شوی از اهل کفرم
چو تو پیدا شوی از اهل دینم

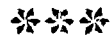
بجز چیزی که دادی من چه دارم
چه می جوئی ز جیب و آستینم



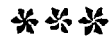
In the vessel where thou givest Colour
to the soul.
Who am I, what is my love and
hate?



Thou wert first, and last thou shalt
be;
Make my last better than my first.



When thou art hidden, I am of the
infidels;
When thou art manifest, I am of
the faithful.



I have nothing, except thou hast
bestowed it;
What dost thou seek from my bosom
and sleeve?



گفتا که کیست بردر گفتم کمین غلامت
گفتا چه کارداری ، گفتم مها سلامت

گفتا که چند رانی ، گفتم که تا بخوانی
گفتا که چند جوشی ، گفتم که تا قیامت

دعوی عشق کردم سوگند ها بخوردم
کز عشق یاوه کردم من ملک و شاهام

گفتا برای دعوی قاضی گواه خواهد
گفتم گواه اشکم، زردی رخ علامت

گفتا گواه جر حست تردامنست چشمت
گفتم بفر عدلت عدلند و بی غرامت

He said: «Who is at the door?» Said I :
 «thy humble slave.»
 He said: «what business have you?» Said I:
 «Lord, to greet thee.»



He Said: «How long will you push? Said I
 «Till thou fcall:»
 He Said «How long will you glow?» Said I
 «Till resurrection»



I laid claim to love, I took oaths.
 That for love I had lost sovereignty
 and power.



He Said, «A judge demands witness as
 regards a claim»
 Said I: «Tears are my witness, paleness
 of face my evidence»



He Said: «The witness is not valid; your
 eye is corrupt.»
 Said I : «By the majesty of thy justice
 they are just and clear of sin»

گفتا چه عزم داری گفتم وفا و یاری
گفتا زمن چه خواهی گفتم که لطف عامت

گفتا که بود همراه گفتم خیالت ای شه
گفتا که خواندت اینجا گفتم که بوی جامت

گفتا که جاست خوشتر گفتم که قصر قیصر
گفتا چه دیدی آنجا گفتم که صد کرامت

گفتا چراست خالی گفتا ز بیم رهزن
گفتا که کیست رهزن گفتم که این ملامت

گفتا که جاست ایمن گفتم بزهد و تقوی
گفتا که زهد چه بود گفتم ره سلامت

He Said: 'what do you intend?' Said I :

'Constancy and friendship'

He Said: 'what do you want of me ?'

Said I: 'Thy universal grace'



He Said: 'Who was your companion?'

Said I: 'Thought of thee, O king'

He Said: 'Who called you here?' Said I

'The odour of the cup'



He Said: 'Where is the pleasantest?'

Said I , 'The Emperor, s palace'

He Said: 'What saw you there?' Said I:

'A hundred miracles.'



He Said: 'Why is it desolate,?' Said I:

'From fear of the brigand.'

He Said: 'Who is the brigand?' Said I :

'This blame'

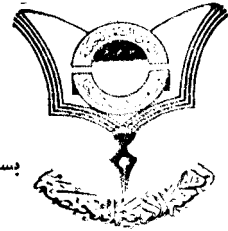


He Said: 'Where is it safe?' Said I : In
'abstinence and piety,'

He Said 'What is abstinence?' Said I :

'The path of solvation'

گفتا کجاست آفت گفتم بکوی عشقت
گفتا که چونی آنجا گفتم در استقامت



بسیارت از مودم اما نبود سودم
من جربالمحرب حلت به الندامة

خاموش گر بگویم من نکیتهای او را
از خویشتن بر آئی نه در کشد نه بامت



He Said «Where is calamity?» Said I :
«In the neighbourhood of thy love»
He Said «How fare you there?» Said I.
In steadfastness»



I gave you a long trial, but it availed
me nothing;
Repentance tight on him who tests one
tested already,



Peace! if I Should utter forth his mystic
sayings,
You would go beside yourself, neither door
nor roof would restrain you.



منم آن نیازمندی که بتو نیازدارم
غم چون تونازنینی بهزار نیازدارم

توئی آفتاب چشمم به جمال تست روشن
اگرازتو باز گیرم بکه چشم بازدارم

بعجفا نمودن تو ز وفات برنگردم
بوفا نمودن خود ز جفات بازدارم

کله کردم از تو گفتی که بساز چاره خود
منم آنکه در غم الحق دل چاره سازدارم

غم دل بتو نگویم که ترا ملال گیرد
کنم این حدیث کز ته که غم درازدارم

I am that supplicant who make supplication
to thee;

The anguish inspired by a charmer like thee
hath for me a thousand charms.



Thou art the sun of mine eyes-they are radi-
ant with thy beauty;

If I draw them away from thee, to whom
shall I look again;



I will not become inconstant to thee on acco-
unt of thy cruel treatment;

By remaining constant myself I will restrain
thee from cruelty.



I Complained of thee, thou Saidst: 'Provide
thine own remedy.'

I am one whose heart provides a remedy for
Divine affliction



I will not tell thee my heart's grief, for it
would weary thee

I will shorten this tale, for mine is a long
grief.

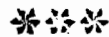
بئی کوزهره ومه را همه شب شیوه آهوزد
دو چشم او بجادوئی دوچشم چرخ بردوزد

شما دلها نگه دارید من باری مسلمانان
چنان آمیختم با او که دل با من نیامیزد

نخست از عشق اوزادم باخر دل بدو دادم
چومیه زآیداذشاخی بدآن شاخ اندرآویزد

سر زلفش همی گوید هلا رو بررسن بازی
رخ شمش همی گوید کجا پروانه تا سوزد

A beauty that all night long teaches love-tricks
to Venus and the moon,
Whose two eyes by their witchery seal up the
two eyes of heaven.



Look to your hearts! I, whate'er betide, O
Moslems,
Am so mingled with him that no heart is mingled
with me



I was born of his love at the first, I gave him
my heart at the last;
When the fruit springs from the bough, on
that bough it hangs.



The tip of his curl is saying 'Ho! betake thee
to rope dancing.'
The cheek of his candle is saying "Where is the
moth that it may burn?"

برای آن رسن بازی دلا زو باش چنیر شو
در افکن خویش بر آتش چو شمع او بر افروزد

چو ذوق سوختن دیدی دگر نشکینی از آتش
اگر آب حیات آید تر از آتش نینگیزد



For the sake of dancing on that rope, O heart,
make haste become a hoop
C'ast thyself on the flame, When his candle is
lit,



Thou wilt never endure without the flame, when
thou hast known the Rapture of burning;
If the water of life should come to thee, it
would not stir thee from the flame.



بروز مرگه چو تابوت من روان باشد
گمان مبر که مرا دل در این جهان باشد

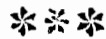
برای من مگری و مگو درین درین
بدام دیو در افتی درین آن باشد

جنازه‌ام چو ببینی مگو فراق فراق
مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد

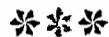
مرا بگور رسانی مگو وداع وداع
که گور پرده جمعیت جنان باشد

فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد

When my bier moveth on the day of
death,
Think not my heart is in this world.



Do not weep for me and cry «Woe,
woe!»
Thou wilt fall in the devil's snare: that
is woe.



When thou seest my hearse, cry not
«parted, parted!»
Union and meeting are mine in that
hour,



If thou commit me to the grave, say
not «Farewell, farewell!»
For the grave is a curtain hiding the
communion of paradise.



After beholding descent, consider resur-
rection;
Why should setting be injurious to
the sun and moon.

ترا غروب نماید ولی شروق بود
لحد چو حبس نماید خلاص جان باشد

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست
چرا بدان انسانیت این گمان باشد

کدام دلو برون شد که پر برون نآمد
ز چاه یوسف جانرا چرا فغان باشد

دهان ببند از این سوی و آن طرف بگشای
که های و هوی تو در جو لا مکان باشد



To thee it seems a setting, but, tis a
rising;
Tho the vault seems a prison, tis the
release of the soul.



What seed went down into the earth
but it grew?
Why this doubt of thine as regards the
seed of man?



What bucket was lowered but it came
out brimful?
Why should the Josph of the spirit
complain of the well?



Shut thy mouth on this side and open
it beyond,
For in placeless air will be thy trium-
phal song.



بنمای رخ، که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب، که قند فراوانم آرزوست

ای آفتاب! رخ بنمای از نقاب ابر،
کان چهره مشعشع تابانم آرزوست

بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز،
باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست.

گفتی، ز ناز بیش مرتجان مرا، برو،
آن گفتنت که، بیش مرتجانم، آرزوست.

و آن دفع گفتنت که، برون شد، بخانه نیست،
وان ناز و کبر و تندى دربانم آرزوست.

Show thy face, for I desire the orchard and
the rose-garden;
Open thy lips, for I desire sugar in plenty.



O sun, show forth thy face from the veil of
cloud,
For I desire that radiant glowing countenance.



From love for thee I hearkened to the sound
of the falcon-drum;
I have returned? for the sultan's arm is my
desire.



'Vex me no more, thou saidst capriciously,
be gone!'
I desired that saying of thine, 'vex me no
more.,



And thy bidding off with 'Depart' he is not
home;
And the airs and pride and harshness of the
door keeper I desire.

ای باد خوش که از چمن دوست می‌وزی،
بر من بوز، که مژدهٔ ریحانم آرزوست.

آن نان و آب چرخ، چوسیلیست بی‌وفا،
من ماهی نهنگم و عمانم آرزوست.

یعقوب وار، و اسفاها همی زنم،
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست.

بالله، که شهر، بی تو مرا حبس میشود،
آوارگی کوه و بیابانم آرزوست.

یک دست جام باده و یکدست زلف یار،
رقصی چنین میانم میدانم آرزوست.

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت،
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست.

O sweet zephyr, that blowest from the flower-
 plot of the friend,
 Blow on me, for I desire news of the basil.



The bread and water of destiny is like a
 treacherous flood?
 I am a great fish and desire the sea of
 'Oman.



Like Jacob I am uttering cries of grief,
 I desire the fair face of Joseph of Canaan.



By God, without thee the city is a prison
 to me,
 O'er mountain and desert I desire to wander.



In one hand a wine-cup and in one hand a
 curl of the Beloved:
 Such a dance in the midst of the market -
 place is my desire.



My heart is weary of these weak-spirited
 companions;
 I desire the Lion of God and Rustam, son of
 zal.

دردست هر که هست ز خوبی قراضهاست،
آن معدن، ملاح و آن کانم آرزوست.

هر چند مفلسم نپذیرم عقیق خرد،
کان عتیق نادر لرزانم آرزوست.

زین خلق پر شکایت، گریانم و ملول،
آن هاو هوی و زاری مستانم آرزوست.

جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او،
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم انسانم آرزوست.

Filings of beauty are in the possession of
every one that exist;
I desire that quarry and that mine of exquisite
-site loveliness.



Bankrupt tho, I be, I will not accept a small
carnelian'
The mine of rare tremulous carnelian is my
desire.



Of this folk I am full of complaint, weeping
and weary'
I desire the drunkards' wailing and lamentation.



My soul is grown weary of Pharaoh and
tyranny'
I desire the light of the countenance of Moses,
son of Imran.



Yesterday the Master with a lantern was
roaming about the city,
Crying, 'I am tired of devil and beast, I desire
a man?

گفتم؛ که یافت می نشود جسته ایم ما؛
گفت: آنکه یافت می نشود، آنم آرزوست.

گویا ترم ز بلبل و اما ز رشک عام ،
مهریست بر زبانم و افغانم آرزوست.

خود کار من گذشت ز هر آزو آرزو
از کون و از مکان سوی ارکانم آرزوست

پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از او
آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

گوشم شنید قصه ایمان و مست شد
گو قسم و جسم و صورت ایمانم آرزوست

I said, 'He is not to be found, we have sought
Him long'
A thing which is not to be found-that is my
desire.



I am more eloquent than the nightingale,
but because of vulgar envy.
A seal is on my tongue, tho I desire to
mean.



My state has passed even beyond all yearn-
-ing and desire.'
I desire to go from Being and Place toward
the Essentials.



He is hidden from our eyes, and all objects
are from Him'
I desire that hidden one whose works are
nonifest.



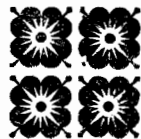
Mine ear listened to the tale of faith and
was intoxicated'
Say, 'the timbs and the body and the form
of faith are my desire.,

من خود رباب عشقم وعشقم ربابی است
دست و کنار و نغمه عثمانم آرزوست

میگوید آن رباب که هر دم ز اشتیاق
آن لطفهای رحمت رحمانم آرزوست

ای مطرب ظریف تو باقی این غزل
زین سان همی شمار، که زین سانم آرزوست

بنمای شمس مفخر تبریز شرق عشق
من هدهدم، حضور سلیمانم آرزوست



I myself am. Love's rebeck, and Love is a
rebeck to me
I desire the hand and bosom and modulation
of Othman.



That rebeck is saying, 'Every moment pas-
sionately.
I desire the favours of the mercy of the
Merciful'



O cunning minstrel, con the rest of this
ode.
After this fashion' for after this fashion
I desire.



Display' O sun who art Tabriz's glory' the
dawning of Love'
I am the hoopoe: the presence of Solomon is
my desire.

Reynld. A. Nicholson



بابا طاهر

خرم آنان که هر زامان ته وینن
سخون واته کرن واته نشینن

گرم پای نهی کایم ته وینم
بشم آنون بوینم که ته وینن،

خداوندا که بوشم با که بوشم
مژه پر اشک حونین تاکه بوشم

همم کز در برانن سوته آیم
توکم از در برانی واکه بوشم

BABA TAHIR

Happy are they who live in the sight
of Thee,

Who hang upon Thy words and
dwell with Thee,

Too frail to approach, I see Thee from
afar,

And seek the sight of those that see
Thee ever



Lord ! who am I , and of what com-
pany?

How long shall tears of blood thus
blind mine eyes?

When other refuge fails I'll turn to
Thee,

And if Thou failest me, whither shall
I go ?

اگر هستان مستیم از ته ایمون
وگر بی پا ودستیم از ته ایمون

اگر گبریم و ترسا و مسلمون
بهر ملت که هستیم از ته ایمون

نوای ناله غم اندوته دونو
عیار زر خالص پوته دونو

بوره سوته دلون واهم بنالیم
که حال سوته دل دلسوته دونو

هراون باغی که دارش سر بدربی
مدامش باغبان خونین جگری

بیاید کندنش از بیخ و از بن
اگر بارش همه لعل و کهر بی

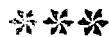
Drunkards and drunk though we be,
 Thou art our Faith,
 Unstable, weak though we be, Thou art
 our Faith,

Though we be Muslims, Guebres, Naza-
 renes
 Whate'er the Outward Form, Thou
 art our Faith.



He who has suffered grief knows
 well its cry,
 As knows the Assayer when gold is
 pure;

Come then Ye - Burnt - in - Heart, chaunt
 we laments,
 For well we know what, tis to Burn-in-
 Heart



When o'er the Garden wall the bran-
 ches hang,
 The garden's keeper suffers ever bit-
 ter grief,

They must be cut back, even to the
 roots,
 Even though pearls and rubies be
 their fruit,

بوره سوته دلون گرد هم آئیم
سخن واهم کریم غمها کشائیم

ترا زو آوریم غمها بسنجیم
هر آن سوته تریم سنگین تر آئیم

خداوندا زبس زارم از این دل
شو و روزان در آزارم از این دل

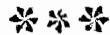
ز بس نالیدم از نالیدنم کس
زمو بستون که بیزارم از این دل

زدست دیده و دل هر دو فریاد
که هر چه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

Come, O Ye Burnt - in - Heart, let's
gather round,
Let'us converse ' setting forth our woes

Bring scales, make trail of our weight
of woe,
The more we burn, the heavier weighs our grief.



O Lord ! this heart of mine afflicts me
sore,
I weep this heart of mine both day
and night,

Often I grieve but for my grief O Some-
one
Rid me of this heart that I may be
free



Beneath the tyranny of eyes and
heart I cry,
For' all that the eyes see the heart
stores up.

I' ll fashion me a pointed sword of
steel
Put out mine eyes and so set free
my heart

دلی دیرم گه بهبودش نمیو
نصیحت می‌کرم سودش نمیو

بیادش میدهم نش میبرد باز
بر آتش می‌نهم دودش نمیو

ز کشت حاطرم جز غم نرو یو
ز باغم جز گل ماتم نرو یو

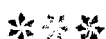
ز صحرای دل بیجامل هو
گیاه نا امیدی هم نرو یو

مو آن رندم که نامم بی‌قلندر
نه دیون دیرم به دیون دیرم نه ننگر

چو روز آیه بگردم گردگیشی
چو شو گردم بخششی وانهم سر

Mine is a heart that has no health
in it,
Howe'er (I counsel it, it profits
not

I fling it to the winds, the winds will
none of it,
I cast it on the flames, - it does not
burn.



The Meadow of my Thought grows
naught save grief.
My Garden bears no flower save that
of woe;

So arid is the desert of my heart;
Not even the herbage of despair grows
there.



I am that wretch called a Kalandar,
I have no home, no country, and no
lair,

By day I wander aimless o'er the
earth,
And when night falls, my pillow is
a stone

بنالیدن دلم مانند نی بی
مدام درد هجرانت ز پی بی

مرا سوز و گدازه تا قیامت
خدا ذونو قیامت را که کی بی

بهار آیو بهر باغی گلی بی
بهر شاخی هزاران بلبل بی

بهر مرزی نیارم پا نهادن
مبادا از مو بتر سوتی دلی بی

اگر دل دلیر دلیبر چه نومه
اگر دلیبر دله دل از چه نومه

دل و دلبر بهم آمیته دیرم
نذونم دل کهه دلبر کومه

With wailing plaint my heart is like
a flute ,

The grief of losing thee is ever at my
heels ,

Till the Last Day am I consumed with
grief ,

And when that Day shall be , God
only knows .



Tis Spring ! in every garden roses
bloom ,

On every augh a thousand nightingales ,

There is no mead where I can set
my foot,

Pray there be none more Burnt-in
-Heart than I,



If my Sweetheart is my heart, how
shall i name her?

And if my heart is my Sweetheart,
whence is she named?

The two are so intimately inter-
-woven that

I can no longer distinguish one from
the other

بروی دلبری گر مایلستم
مکن منعم گرفتار دلستم

خدا را سار بون آهسته میرون
که مو و امانده آن قافلستم

دو زلفونت کشم تار ربابم
چه میخواستی از این حال خرابم

تو که بهو سر یاری نداری
چرا هر نیمه شو آئی بخوابم

چه خوش بی مهر بانی هر دوسری
که يك سر مهربانی درد سر بی

اگر مجنون دل شوریده داشت
دل لیلی از آن شوریده تر بی

If the mood takes me to seek my
Loved One's face
Restrain me not, my heart is thrall
to her

Ah Camel-man, for God's sake haste
not so!
For I am a laggard behind the Caravan.



With two strands of thy hair will
I string my rebab
In my wretched state what canst thou
ask of me?

Seeing that thou hast no wish to be
my Love
Why comest thou each midnight in
my sleep?



Love to be sweet must be reciprocal,
Love unrequited maketh sick the
heart;

If Majnun's heart was desperate for
love
The heart of Leila was more desperate
still,

دلا پوشم ز هجرت جامه نیل
کشم بارغمت چون جامه برذیل

دم از مهرت زنم همچون دم صبح
از این دم تا دم سورا سرافیل

نگار تازه خیز مو کجائی
بچشمون سرمه ریز مو کجائی

نفس برسینه طاهر رسیده
دم رفتن عزیز مو کجائی

جره بازی بدم رفتن بنخجیر
سیه چشمی بزد بر بال مو تیر

بوره غافل میجر در کوهساران
هر آن غافل چره غافل خوره تیر

O Heart, I mourn in purple for thy
flight,
I bear my grief as a train - bearer
bears the train

As the dawn boasts the rising sun, boast
I thy love,
Henceforth till israfil shall sound
his trump



My new born vision of Beauty where
art thou?
Where art thou with thy surmeh
shaded eyes?

The soul of Tahir struggles to be
free,
And at this superme Moment where
art thou



A falcon I! and, as I chased my prey,
An evil - eyed one's arrow pierced
my wing;

Take heed Ye Heedless wander not
the heights
For, him who heedless roams fate's
arrow strikes.

بیته یارب بیستان گل مرویاد
اگر رویاد هرگز کس مېویاد

بیته گردل بڅنده لب کشایه
دخشان خون دل هرگز مېشویاد

کشمون ار یزاري از که ترسی
برانی ار بخواري از که ترسی

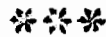
موو این نیمه دل از کس نترسم
دو عالم دل تهادری از که ترسی

دلا راه تو پر خارو خسک بی
گذرگاه تو بر اوج فلک بی

گراز دستت بر آیو پوست از تن
برافکن تاکه بارت کمترک بی

Without Thee in the Garden, Lord,
 may no rose bloom,
 Or, blooming, may none taste its sweet
 perfume,

So, should my heart expand when thou
 art not nigh,
 Twere vain! my heart's grief naught
 could turn to joy



If thou Killest me miserably—whom
 fearest Thou?
 And if thou driv'st me forth abject—
 whom fearest Thou?

Thou a half-hearted thing, I fear none,
 Thy heart is the two worlds-whom
 fearest Thou?



Briar and thorn beset thy way, O
 Heart,
 Beyond the Dome of Heaven is thy
 road,

if thou art able, then thy very skin
 Cast off from thee, and lighten thus
 thy load

پوره سوته دلون هون تا بنالیم
 ز هجر آن گل رعنا بنالیم

بشیم با بلبل شیدا بگلشن
 اگر بلبل ناله ما بنالیم

ز شور انگیزی چرخ فلک بی
 که دائم چشم زخم بر نمک بی

دمادم دود آهم تا سموات
 تنم نالان واشکم تا سمک بی

موکه سردریا بونوم شوو روز
 سرشگ از دیده بارانوم شوو روز

نه تودیرم نوجایوم میکرو درد
 همی ذونم که نالونوم شوو روز

O Burnt-in-Heart, come ye and mourn
with me,
Mourn we the flight of that most lovely
Rose

Hie we with the ecstatic Nightingale
to the Rose Garden,
And when she ceases mourning, we
will mourn



T'is Heaven's whim to vex me, and
distress,
My wounded eyes hold ever briny
tears,

Each moment soars the smoke of my
despair to heaven
My tears and groans fill all the Uni-
verse,



By day and night the desert is my
home,
By day and night mine eyes shed
bitter tears,

No fever rocks me. I am not in pain,
All I know is that day and night I
grieve

دلی نازک بسان شیشه‌ام بی
اگر آهی کشم اندیشه‌ام بی

سرشکم گر بوه خونین عجب نیست
مو آن دیرم که درخون ریشه‌ام بی

بعالم همچو مو پروانه نه
جهان را همچو مو دیوانه نه

همه مارون و مورون لانه‌دیرن
من بیچاره را ویرانه نه

سوأم آن آذرین مرغی که درحال
بسوچم عالم از بر هم زنم بال

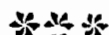
مصور گر کشه نقشم بدیوار
بسوچم خونه از تأثیر تمثال

My heart is dainty as a drinking
cup.

I fear for it whene'er I heave a sigh;

It is not strange my tears are as
blood

I am a tree whose roots are set in
blood



What blundering Moth in all the World
like me?

What madman like me in the Uni-
verse?

The very Serpents and the Ants have
nests,

But I - poor wretch - no ruin shelter
me.



A phoenix, I whose attributes are
such

That when I beat my wings, the
World takes fire

And should a Painter limn me on a
wall,

Mine Image being there would burn
the house,

سعدی

زن خوب

زن خوب و فرمانبر و پارسا
کند مرد درویش را پادشاه

برو پنج نوبت بزن بردرت
که یار موافق بود بردرت

همه روز اگر غم خوری غم مدار
چو شب غمگسارت بود در کنار

The Good Wife

A wife who is charming, obedient,
and chaste,
Makes a king of the man knowing
poverty's taste.



Go ! and boast by the beat of five
drums at your gate,
That you have by your side an agree-
eable mate!



If, by day, sorrow trouble you, be not
distressed!
When, by night, a grief-soother reclines
on your breast!

کرا خانه آباد و همخوابه دوست
خدا را برحمت نظر سوی اوست

چو مستور باشد زن خوبروی
بدیدار او در بهشت است شوی

کسی برگرفت از جهان کام دل
که يك دل بود با وی آرام دل

وگر پارسا باشد و خوش سخن
نگه در نکوئی و زشتی مکن

ببرد از پریچهره زشت خوی
زن دیو سیمای خوش طبع گوی

When a man's house is thriving, his
 wife friendly too,
 Towards him is directed God's merciful
 view.



When a lovely-faced woman is modest
 and nice,
 Her husband on seeing her tastes para-
 dise.



The man in this world his heart's
 longing has found,
 Whose wife and himself are in har-
 mony bound.



If choice in her language and chaste
 in her ways,
 On her beauty or ugliness fix not your
 gaze!



A demon-faced wife, if good-natured
 withal,
 From a bad-tempered, pretty one bears
 off the ball,

چو حلوا خود سر که ازدست شوی
نه حلوا خورد سر که اندوده روی

دلارام باشد زن نیک خواه
ولیک از زن بد خدایا پناه

چو طوطی کلاش بود هم نفس
غنیمت شمار و خلاص از قفس

سر اندر جهان نه باوارگی
وگرنه بنه دل به بیچارگی

بزدان قاضی گرفتار به
که درخانه بودن برابر و گره

تهی پای رفتن به از کفش تنگ
پای سفر به که در خانه جنگ

She vinegar sips like liqueur from
her spouse,
And eats not her sweetmeats with
vinegar brows.



An agreeable wife is a joy to the
heart,
But, O God! from a wicked one keep
me apart!



As a parrot shut up with a crow
shows its rage,
And deems it a boon to escape from
the cage;



So, to wander about on the Earth,
turn your face!
If you do not, your heart upon help-
lessness place!



In the magistrate's jail better captive
to be,
Than a face of frowns, in your dwell-
ling to see.



Better barefooted walk than in tight
shoes to roam;
Better travel's misfortune than fight-
ing at home.

سفرعید باشد بر آن کدخدای
که بانوی زشتش بود در سرای

در خرمی بر سرائی به بند
که بانگ زن از وی بر آید بلند

اگر زن ندارد سوی مرد گوش
سراویل کحلش در مرد پوش

چو زن راه بازار گیرد بزن
و گرنه تو در خانه بنشین چو زن

زنی را که جهلست و ناراستی
بلا بر سر خود نه زن خواستی

چو از کیله جو امانت شکست
ز انبار گندم فرو شوی دست

A journey is 'Eed to the head of the
house,
Who has in his home a molevolent
spouse.



The door of delight on that mansion
shut to!
Whence issues with shrillness the voice
of a shrew!



If a wife disregard what her husband
should say,
In her breeches of stibial hue, him
array!



The woman addicted to gadding, cha-
stise!
If you don't, sit at home like a wife!
I advise.



When a woman is foolish and false to
your bed,
To misfortune, and not to a wife, you
are wed.



When a man in a measure of barley
will cheat,
You may wash your hands clear of
The store of his wheat,

بر آن بنده حق نیکوئی خواسته است
که پاوی دل و دست زن را ستست

چو در روی بیگانه خندید زن
دگر مرد گو لاف مردی مزین

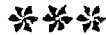
زن شوخ چون دست در قلیه کرد
بروگو بنه پنجه در روی مرد

به بیگانگان چشم زن کور باد
چو بیرون شد از خانه در گور باد

چو بینی که زن پای بر جای نیست
ثبات از خردمندی ورای نیست

گریز از برش در دهان نهنگ
که مردن به از زندگانی به تنگ

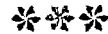
The Lord had the good of that servant
in view,
When he made his wife's heart and
hands to him ture.



When a woman has smiled in the face
of strange men.
Bid her husband not boast of his man-
hood again!



When an impudent wife dips her hand
in disgrace,
Go! and tell her to scratch her lord's
cuckoldy face!



May the eyes of a wife to all strangers
be blind!
When she strays from her home - to
the grave be consigned!



When you find that a wife is on fick-
leness bent,
With wisdom and reasoning, rest not
content!



Fly away from her bosom! much better
to face
A crocodile's mouth, than to live in
disgrace.

بپوشانش از چشم بیگانه روی
وگر نشنود چه زن آنکه چه شوی

زن زشت بد خوی رنجست وبار
زن خوب خوشخوی خوشیست وبار

چه نفر آمد این یکسخن زان دوتن
که بودند سرگشته از دست زن

یکی گفت کسی را زن بد میاد
دگر گفت زن در بهان خود میاد

زن نوکن ایخه اچه هر نوبهار
که تقویم دیرینه ناید بکار

کسی را که بینی گرفتار زن
برو سعدیا طعنه بروی مزین

To conceal a wife's face from a stranger,
 you need;
 What are husband and wife, if she fails
 to give heed?



A fine, buxom wife is a trouble and
 charge;
 A wife who is ugly and cross, set at
 large!



How well this one saying two people
 expressed,
 Whose minds at the hands of their
 wives were distressed.



One remarked: 'May no man to a vixen
 be bound!'
 Said the other, 'On Earth may no wo-
 men be found!'



Oh friend! take a bride ev'ry spring
 that ensues!
 For a past season's almanac no one
 will use.



Oh Sa'di! go to! do not jeer at his
 life!
 When you see that a man is henpecked
 by his wife.

تو هم جور بینی و بارش کشی
اگر يك شبی در کنارش کشی

بوی گلو بانگ مرغ برخاست
هنگام نشاط و روز صحراست

فراش خزان ورق بيفشانند
نقاش صبا چمن بیماراست

ما را سر باغ و بوستان نیست
هرجا که توئی تفرج آنجاست

در روی تو سر صنع بیچون
چون آب درآبگینه پیدااست

You, too, are oppressed and her load
 you abide,
 If once you invite her to come to your
 side!

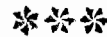
G. S. Davie



Roses are blossoming
 And joyous birds do sing
 In such a season gay,
 A desert-faring day.



Autumn the scatterer
 Setteth the leaves astir;
 The painter morning air
 Decketh the garden fair.



Yet no desire have I
 In grassy meads to lie:
 Where'er thou art in sight,
 There dwelleth true delight.



Lo, in thy face I see
 Creation's mystery,
 As water doth appear
 Within a crystal clear.

چشم چپ خویشتن بر آرم
تا چشم نبیندت بجز راست

هر آدمئی که مهر مهرت
در وی نگرفت سنگ خاراست

روزی ترو خشک من بسوزد
آتش که بزیر دیگ سوداست

نالیدن بیحساب سعدی
گویند خلاف رأی داناست

از ورطه ما خبر ندارد
آسوده که بر کنار دریاست

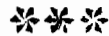
Beauty to view, they said,
Is joy prohibited:
Nay, but our view of bliss
Lawful and holy is.



Whatever man thy love
Seals not his heart above,
No heart is his to own
But flint, and granite stone.



These flames (one of these days)
That neth the cauldron blaze
Will burn me utterly
And make an end of me.



Sa'di's distressful dole
And tears uncountable
(They say) are contrary
To all propriety.



They say; but little those
Who on the shore repose
Know of the woe that we
Bear on the stormy sea.

A. J. Arberry.



رها نمیکند ایام در کنار منش
که داد خود بستانم بیوسه از دهنش

همان کمند بگیرم که صید خاطر خلق
بدان همی کند و در کشم بخویشتمش

ولیک دست نیارم زدن بدان سر زلف
که مبلتی دل خلاق است زیر هر شکنش

غلام قامت آن لعبتم که بر لب او
بریده اند لسانت چو جامه بر بدنش

ز رنگ و بوی توسرو قدسیم اندام
برفت رونق نسرین باغ و نسترش

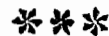
Oh Fortune suffers me not to clasp my sweet-
heart to my breast.
Nor lets me forget my exile long in a kiss on
her sweet lip pressed.



The noose wherewith she is wont to snare her
victims far and wide
I will steal away, that so one day I may lure
her to my side.



Yet I shall not dare caress her hair with a hand
that is overbold,
For snared therein, like birds in a gin, are the
hearts of lovers untold.



A slave am I to that gracious form, which, as
I picture it,
Is clothed in grace with a measuring-rod, as
tailors a garment fit.



Oh cypress-tree, with silver limbs, this colour
and scent of thine
Have shamed the scent of the myrtle-plant and
the bloom of the eglantine.

یکی بحکم نظر پای در گلستان نه
که پایمال کنی ارغوان و یا سمنش

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز
که بر کند دل مرد مسافر از وطنش

عزیز مصر چمن شد جمال یوسف گل
صبا بشهر در آورد بوی پیرهنش

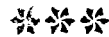
شگفت نیست گراز غیرت تو بر گلزار
بگریدا برو بخندد شکوفه بر چمنش

بدین روش که توئی گر بمرده بر گذری
عجب نباشد اگر نمره آید از کفنش

Judge with thine eyes, and set thy foot in the
garden fair and free,
And tread the jasmine under thy foot, and the
flowers of the Judas-tree.



Oh joyous and gay is the New Year's Day, and
in Shiráz most of all;
Even the stranger forget his home, and becomes
its willing thrall.



O'er the gerden's Egypt, Joseph-like, the fair red
rose is King.
And the Zephyr, e'en to the heart of the town,
doth the scent of his raiment bring.



Oh wonder not if in time of Spring thou dost
rouse such jealousy.
That the cloud doth weep while the flowrets
smile, and all on account of thee!



If o'er the dead thy feet should tread, 'those
feet so fair and fleet.
No wonder it were if thou should'st hear a
voice from his winding-sheet.

نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی
که بر جمال توفتنه است و خلق بر سخنش



Distraction is banned from this our land in the
time of our lord the King.

Save that I am distracted with love of thee,
and men with the songs I sing.

E. G. Browne.



ناصر خسرو

سلامی بخراسان

سلام کن زمن ای باد مرخراسان را
مراهل فضل و خرد رانه عامونادان را

خبر بیاورازایشان بمن چوداده بوی
ز حال من بحقیقت خبر مر ایشانرا

بگویشان که جهان سرومن چو چنبر کرد
بمکر خویش ، خود اینست کار کیهانرا

نگر کتان نکند غره عهد و پیماناش
که اد وفا نکند هیچ عهد و پیمانرا

NASIR-I KHUSRAU

Message To Khura'sa'n

Bear from me to Khurásán, Zephyr. a kindly
word.
To its scholars and men of learning, not to the witless
herd.



And having faithfully carried the message I bid
thee bear,
Bring me news of their doings. and tell me
how they fare.



I, who was once as the cypress, now upon
Fortune's wheel.
Am broken and bent, you may tell them; for
thus doth Fortune deal.



Let not her specious promise you to destru-
ction lure:
Ne'er was her covenant faithful; ne'er was her
pact secure.

نگه کنید که دردست این و آن چو خراس
 بچند گونه بدیدید مر خراسانرا

بملك ترك چرا غم‌آید ؟ یاد کنید
 جلال و دولت محمود زاوستانرا

کجاست آنکه فریغونیان ز هیبت او
 زدست خویش بدادند گوز کانرا

چو هند را بسم اسب ترك ویران کرد
 پهای پیلان بسپرد خاک خٹلانرا

شما فریفتگان پیش او همی گفتید
 هزار سال فزون باد عمر سلطانرا

بفر دولت او هر که قصد سندان کرد
 بزیر دندان چون موم یافت سندانرا

Look at Khurásán only: she is crushed and
trodden still
By this one and then by that one, as corn is crushed
in the mill.



You boast of your Turkish rulers: remember
the power and sway.
Of the Zâwuli Sultán Mahmúd were greater far
in their day.



The Royal House of Farighún before his might
did bow,
And abandon the land of Júzján; but where
is Mahmúd now?



'Neath the hoofs of his Turkish squadrons the
glory of India lay,
While his elephants proudly trampled the deserts
of far Cathay.



And ye, deceived and deluded, before his throne
did sing:
'More than a thousand summers be the life of
our Lord the King!



Who, on his might relying, on anvil of steel
attacks,
Findeth the anvil crumble under his teeth like
wax!

پریر قبله احرار زاولستان بود
چنانکه کعبه است امروز اهل ایمانرا

کجاست اکنون آن مردوانجلالت و جاه
که زیر خویش همدید برج سلطانرا

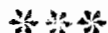
بر یخت چنگش و فرسوده گشت دندان
چو تیز کروبر او مرگ، چنگ و دندانرا

بترس سخت ز سختی، چو کار آسان شد
که چرخ زود کند سخت کار آسانرا

برون کند چو در آمد بخشم، گشت زمان
ز قصر قیضرو از خوان خویشتن خانرا

بر آسمان ز کسوف سپه رهایش نیست
مرا قتاب درخشان و ماه و تابانرا

The goal of the best was [Záwul, as it seems,
but yesterday,
Whither they turned, as the faithful turn to
Mecca to pray.



Where is the power and empire of that King
who had deemed it meet
If the heavenly Sign of Cancer had served as
a stool for his feet?



Alas! Grim Death did sharpen against him tooth
and claw,
And his talons are fallen from him, and his
teeth devour no more.



Be ever fearful of trouble when all seems fair
and clear,
For the easy is soon made grievous by the
swift-transforming sphere.



Forth will it drive, remorseless, when it deemeth
the time at hand,
The King from his Court and Castle, the lord
from his house and land.



Ne'er was exemption granted, since the Spheres
began to run,
From the shadow of dark eclipses to the radi-
ant Moon and Sun.

ز چیزهای جهان هر چه خوار و ارزان شد
گران شده شمر آن چیز خوار و ارزانرا

میان کار همی باش و بس کمال میجوی
که مه تمام نشد جز ز بهر نقصانرا

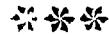
اگر شراب جهان خلق را چو مستان کرد
تو شان رها کن چون هوشیار مستانرا

نگاه کن که بحیلت همی هلاک کنند
ز بهر پر نکو، طاوسان پرانرا

تر آتن تو چو بند است و این جهان زندان
مقر خویش مپندار، بندو زندانرا

ز علم و طاعت جانت ضعیف و عریانست
بعلم کوش و بیوش این ضعیف عریانرا

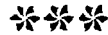
Whate'er seems cheap and humble and low of
 the things of earth
 Reckon it dear and precious, for Time shall
 lend it worth.



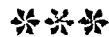
Seek for the mean in all things, nor strive to
 fulfil your gain,
 For the Moon when the full it reacheth is already
 about to wane.



Though the heady wine of success should all
 men drug and deceive,
 Pass thou by and leave them, as the sober the
 drunkards leave.



For the sake of the gaudy plumage which the
 flying peacocks wear,
 See how their death is compassed by many a
 springe and snare!



Thy body to thee is a fether, and the world
 a prison-cell:
 To reckon as home this prison and chains do
 you deem it well?



Thy soul is weak in wisdom and nuked of
 works beside:
 Seek for the strength of wisdom: thy naked-
 ness strive to hide

جهان زمین و سخن تخم و جانت دهقانست
بکشت باید مشغول بود دهقانرا

تراکنون که بهار است جهد آن نکنی
که نانکی بکف آری مگر زمستان را

ز عمر بهره همین گشت مر مرا که بشعر
برشته میکشم این زرو در مرجانرا



Thy words are the seed; thy soul is the farmer;
the world the field:
Let the farmer look to the sowing, that the soil
may abundance yield.



Yet dost thou not endeavour, now that the
Spring is here,
To garner a little loaflet for the Winter which
creepeth near.



The only use and profit which life for me
doth hold
Is to weave a metrical chaplet of coral and
pearls and gold!

E. G. Browne.



مجدالدین میر فخرائی

برگ

باد شکرده میکشد فریاد
که: وکل روی سبزه ویران باد؛

با فغان پرندۀ شب خیز،
زیر اشک ستارگان بلند ،

برک وکل روی سبزه می افتند،
زرد از مشت و سیلی پائیز،

روی چین های نازک هر برگ:
کشمکش های زندگانی و مرگ

MAJDEE-Din M.R-FAKHRAI

LEAVES

The night-bound wind in loud lament
doth cry:

"Let flower and leaf and grass in ruin
lie !"

And, as the night-arising bird makes
moan,

Beneath the weeping stars in heaven's
height,

Smitten by autumn's hand, in pallid
flight.

Over the grasses leaf and flower are
strewn.



There o'er the delicate folds of every
leaf
Life fights with Death in battle fiercely
brief.

سرگذشت خوشامد! «و بدرود!»
 خنده و اشك و ناله جانسوز،

داستان های دلکش دیروز،
 یادگار گذشته نابود ...

یاد باد آن پرندگان امید
 پیش گلبرگهای سرخ، سفید،

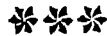
زرد، آبی. بنفش، سیمایی...
 همه در رقص از نسیم بهار

همچو دلدادگان به بوس و کنار،
 پیش دریاچه های مهتابی!

یاد باد آن جوانی و مستی،
 تپش دلکش دل هستی،

The ancient tale of Welcome and
Farewell;
Laughter, and tears, and soul-consuming
sighs,

All yesterday's delightful histories,
Remembrance of a vanished past to
tell.



Bring now to mind those birds of hope
in flight
Before the scarlet petals and the
white'

Silver, and violet, gold, and azure
clear;
Moved by spring's breath they danced
about this place

Like lovers kissing in a warm em-
brace
Before the moonlit waters of the
mere.



Bring now to mind how youth with
joy was rife,
When to the heartbeat of delirious
life

آرزو های آسمانی جان ،
پاکی آن امید های بلند !...

چرخ مانند مادری دلblind ،
وقت همچون بهشت جاویدان،

بر سر کوه برف میشد آب ،
جوی ها سر بزیر چون سیماب ،

گله بان توی دره ها با نی
دختران پیش چشمه با کوزه

بر سر تپه های فیروزه .
لاله سرخ چون پیاله می

بامدادان که روی شاخه تر
بلبل مست و شاد و بازیگر

Desires celestial did the seoul entice;
Then hopes were pure and lofty to
pursue,

And Heaven was like a mother fond
and true,
And Time was an eternal paradise.



O'er mountain sheer the snows in
rivers flowed,
Quicksilver streams tumbling; their
lucent load;

The herdsman piped amid his pastu-
ring kine;
And maidens took their pitchers to
the spring.

And o'er the turquoise hills mean-
dering.
The scarlet tulip bore his flask of
wine.



In happy sport, while yet the morn
was pale,
Upon green branch the drunken night-
ingale

با گل سرخ مهر میوزید ،
ژاله دوربین و دور اندیش ،

آگه از روزگار کوتاه خویش ،
روی گلبرگ تازه میلرید .

سبك و نرم و تند و مستانه
گرد گل میپريد پروانه .

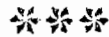
روی دیوار ها پرستو ها
لانه میساختند با شادی ،

لانه پاك مهر و آزادی ،
خانه خانواده فردا ...

آوخ! امشب تهی است این لانه!
نه پرستو، نه گل ، نه پروانه !

Chanted his passion to the scarlet
 rose;
 The dew clairvoyant, rarely provident

Aware his life must be too shortly
 spent
 Upon the petal fresh trembled and
 froze.



So light and gay the nimble butterfly
 About his favourite blossom hovered
 nigh;

The busy swallows on the garden
 wall
 Fashioned their nest of love and
 liberty,

Home for the morrow's family to
 be,
 Fashioned their nest in happy fes-
 tival.



Alas ! to-night this nest doth empty
 lie;
 No swallow, blossom none, nor but-
 terfly!

روی بال و پر شکسته برگ
باد پائیز میکند پرواز ...

آن همه آرزوی دور و دراز
رفت در کام ژرف هستی و مرگ! ..

آه! ای برگ های سرگردان،
یادگار بهار و تابستان ،

بامدادان چو دیده خورشید
باز گردد میان کوه و سپهر،

در چنین باغ بی گلو بی مهر
روی این شاخه ها چه خواهد دید؟

Over the broken pinions of the leaf
The wind of autumn sighs in lonely
flight,

And all that distant dream of long
delight
Is gone into the maw of death and
grief.



Ah, leaves that flutter heedlessly
away,
Last memories of spring and summer
gay,

To-morrow, when the sun's returning
eye.
Peeps 'twixt the mountains and the
sky above,

within this flowerless garden, bare of
love,
what on these branches shall it then
descry?

A. J. A

ایرج

سنگ مزار

ای نکویان که در این دنیا آید
یا از این بعد بدنی آید

اینکه خفته است در این خاک منم
ایرج شیرین سخنم

مدفن عشق جهان است اینجا
یگجهان عشق نهانست اینجا

هر کاروی خوش و خوی نکوست
مرد و زنده من عاشق اوست

IRAJ

EPITAPH

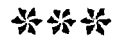
Know ye, fair folk who dwell on
earth
Or shall hereafter come to birth,



That here, with dust upon his
eyes,
Iraj, the sweet—tongued minstrel,
lies.



In this true lover's tomb interred
A world of love is sepulchred.



Each ringlet fair, each lovely
face,
In death, as living, I embrace:

من همانم که در ایام حیات
بی شما صرف نکردم اوقات

بعد چون رخت ز دنیا بستم
باز در راه شما بنشستم

گرچه امروز بخاکم مأواست
چشم من باز بدنبال شماست

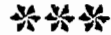
بنشینید بر این خاک دمی
بگذارید بخاکم قدمی

گاهی از من بسخن یاد کنید
در دل خاک دلم شاد کنید

مادر

گویند مرا چوزاد مادر پستان بدهان گرفتن آموخت

I am the selfsame man ye knew,
That passed his every hour with
you.



What If I quit the world's abode?
I wait to join you on the road:



And though this soil my refuge
be,
I watch for you unceasingly.



Then sit a moment here, I pray
And let your footsteps on me
stray:



My heart, attentive to your
voice,
Within this earth's heart will
rejoice.

A. J. Arberry.

MOTHER

They say, when first my mother bore me
She taught me how to rest
My lips against her breast;

شبها بر گاهواره من بیدارنشست و خفتن آموخت

دستم بگرفت و پایا برد تا شیوه راه رفتن آموخت

يك حرف و دو حرف پرزبانم الفاظ نها دو گفتن آموخت

لبخند نهاد بر لب من بر غنچه گل شكفتن آموخت

پس هستی من زهستی اوست تا هستم وهست دارمش دوست

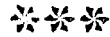
اوحدی

دلبر من رقم مشک بمه برزده بود
خلق را آتش سوزنده بدل در زده بود

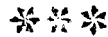
Wakeful at night, and Jeanning o'er me
Cradled in slumber deep,
She taught me how to sleep.



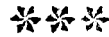
She took my hand in hers, and leading
Me on, with loving talk
She taught me how to walk.



One letter, and two letters after,
She taught me week by week,
Until my tongue could speak.



She kissed my mouth to happy laughter,
And in that magic hour
She taught my rose to flower.



While I have life, be this my pleading:
Since she my being bore,
I'll love her evermore.

A. J. Arberry.

Awhadi

My beloved hath imprinted figures of musk
on the moon; hath cast a consuming
fire into the hearts of men.

مرد را مردمك دیده بخون ترمیکرد
عنبرین خال که برگ گل ترزده بود

سرو را پای فروشد بزمین همچون میخ
پیش بالاش زبس دست که بر سر زده بود

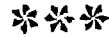
ناوك غمزه چشمش بمن انداخت زدور
بر دل آمد سر پیکان چو بر ابر زده بود

ما خود آن زخم که بر سینه مجروح آمد
بمسلمان ننمودیم که کافر زده بود

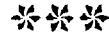
چون کبوتر بپایدم که مرا غمزه او
بکمان مهره ابرو چو کبوتر زده بود

هر شکاری که بینداخت بنوعی برداشت
مگر این صید سراسیمه که لاغر زده بود

The mole of ambergris which she hath set
on the rose- leaf hath dimmed with
blood the pupils of men's eyes,



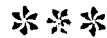
The foot of the cypress tree hath gone
down like a nail into the earth before
her figure, so much hath - it beaten
its hands on its head.



From afar she shot at me the arrow of her
eyes, regards' the point of the barb
stuck me full in the heart, since she
fired it point blank.



We indeed did not show to Musulmans,
the wound which was inflicted on
our stricken bosom, for it was inflic-
ted by an infidel.



I flattered like a pigeon, because like a
pigeon, her glance hath smitten me,
through the arc of her eye brow.



Every quarry which she overthrew, she
Picked up in some way, save this bewil-
-dered victim, whom she deemed too
lean.

اشک سرخم مددی داد بهروجه ارنی
غم او چهره زردم همه بر زرزده بود

گر بهم بر زده بینی سخنم عیب مکن
کاوحدی را غم عشق تو بهم بر زده بود

خواجوی گرمانی

نی ز دود دل پر آتش ما می نالد
تو مپندار که از باد هوا می نالد

عندلیبست که از باد نوا می سازد
خوش سرائیست که در پرده سرامینالد

من دلخسته اگر زانکه بدل می نالم
باری آن خسته بی دلز کجامی نالد

Red (blood-stained) tears' at all events
came to my assistance, else my pas-
sion for her had struck my sallow
face into gold.



If thou regardest my words, as confused,
blame me not, for it is thy love
which hath confused Awhadi,

Khwaju Of Kirman

The flute laments with the smoke of our
fire-filled heart: do not suppose that
its sighs are (mere) breath.



it is a nightingale which makes its song
of air; it is a tuneful singer which
wails in the pavilion,



If so be that I, being sick at heart, lament
by reason of my heart, wherefore,
then, does that sick one lament, since
it hath lost its heart?

می زندش نتواند که نالد چه کند
زخم دارد نه بتزویرو ریا می نالد

بس که راه دل در باب حقیقت زده است
ظاهر آنست که از ترس خدا می نالد

نالہ وزاری خواجو همه از بی برگیست
اوچه دیده است که هر دم زنوا مینالد

همام الدین تبریزی

بیگ کرشمه تو آنی که کارما سازی
ولی به چاره بیچارگان نپردازی

در آرزوی خیالت غلام خوابم من
خنک کسی که تو اش هم نشین و هم رازی

چو ما بدیدن رویت زدور خرسندیم
نسیم با سر زلفت چرا کند بازی

They sound it, and it can do naught but
wail; what else can it do? it is wounded;
its wailing is not from deceit or hy-
pocrisy.



So often hath it robbed on the highway
the heart of seekers after truth that
evidently it wails for fear of God.



The wailings and lamentations of KHWAJU
are all for lack of substance, what has
he suffered that every moment he cries
out into song?

Humamu'd Gin of Tabriz

Thou canst do our business with a single
glance ; but thou dost not concern
thyself with the care of unfortunate.



In longing for thine image I am the slave
of sleep; happy is he whose com-
panion and confidant thou art!



Since we are content to behold thy face
from afar off, why does the zephyr
toy with the tips of thy tresses?

بدست باد سر زلف یار باز مده
که هست پیشه آن هرزه گردغمازی

بگل بگو که زرویم خجل نمیگرددی
که در میان ریا حین بحسن ممتازی

پیام ده سوی بلبل که باوجود همام
روا بود که نوا های عشق پردازی

ملك الشعر اء بهار

اعجاز بهار

یاد آر از آن بدی زمستان که دست ابر
از یرف و یخ بگیتی نطمی بگسترید

دژخیم وار بر زبر نطع او بخشم
آن زاغ بر جنازه گلها همی چمپد

Surrender once more the tresses of the
Beloved into the hands of the
wind, for tale-telling is the occupa-
tion of that busy body.



Say to the Rose «Art thou not shamed
by my face? for thou art set apart
in beauty amongst the fragrant
herbs.



Give this message to the nightingale" is
it fitting that where Humam is,
thou shouldst sing songs of love?"

BAHAR

THE MIRACLE OF SPRING

Recall how with frozen fingers December's
clouds outspread
Over the fields and uplands a mantle of ice and
snow;



Over the buried roses, over a world of
dead
Vengeful as any hangman stalked the exultant
crow.

و اینک نگاه کن که ز اعجاز نامیه
جانی دگر به پیکر اشجار بردمید

آن لاله بر مثال یکی خیل نیزه دار
از دشت بردمید و بکھسار بردوید

آزاد بود سوسن، گردن کشید از آن
نرگس که بود خود بین، پشتش فرو خمید

بنگربدان بنفشه که گوئی فناده است
بر دانه مرصع اندر میان خوید

گوئی که ارغوان را ز آسیب بید برگ
زخمی بسر رسید و بر اندام خون دوید

و آن سوسن کبود نگر گزمیان کشت
با سوسن سپید بیک جای بشکفید

But lo, the abiding wonder! Spirit, that never
dies,
Surges anew and vital through the upstanding
trees:



See, those spear-armed horsemen, the spreading
tulips, rise
Over the plains triumphant, hills, yea, and
mountains seize.



Behold, the eager lily leaps to delight the
eye,
Spurning the bent narcissus crouched in his self-
regard.



Deep in the springing corn-shoots the gleaming
violets lie;
Bright with a myriad jewels the wheat-swept
fields are starred.



Under the nodding willow the poppy lies in
blood-
Sudden the blow that smote her, drenched her
in crimson flood.



And now, mid the green profusion of wheat, in
mingled hue
Note how the lily argent with lily azure
glows;

چون پاره های ابر پراکنده بر هوا
واندر میانش جای بجای آسمان پدپد

دکتر خانلری

یغمای شب

درته دره هر چه بود ، ر بود
بشنو این های های وزاری رود

شب به یغما رسیدو دست گشود
رود دیر یست تا اسیر وی است



همه در چنگ شب به یغما رفت
برسر شاخ بید و بالا رفت

گنج باغ از سفید و سرخ و بنفش
شاخ گردو ز بیم پای نهاد

So, when the sky is stippled with scattered
rain-clouds through
Here and here detwixt them the vault of hea-
ven shows.

A. j . Arberry .

KHANLARI

NIGHT THE PLUNDERER

Night came to plunder, and with open
fist
Seized all that stirred within the hollow
vale;
Long since the river Was his captive-
list,
And you might hear the river's plaintive
wail.



The garden's treasure, purple, crimson,
white,
All vanished into night's far-plundering
hand;
The walnut bough lifted its foot in
fright
High o'er the apple branch, and up-
wards spanned.

شب چو دود سیه تنوره کشید
دست و پای درختها گم شد
رو نهاد از نشیب ، سوی فراز
بر نیامد ز هیچ يك آواز



بانگ برداشت مرغ حق شب، شب!
راه و اماانده بر زمین بخزید
برک بر شاخ بید لرزان شد
لای انبوه پونه پنهان شد



شب دمی گرم بر کشید و بخفت
يك سپیدار و چند بید کهن
اینك آسوده از هجوم و گریز
بر سر پشته اند پا بگریز



Like a black smoke it, swirling skirt
 nigh drew,
 Hastening from the lowland to the hill;
 The forest's hands and feet were lost
 to view,
 The concourse of the trees was hushed
 and still.



'Night! night!' the screech-owl's warning
 echo leapt,
 And a leaf shivered on a willow limb;
 Along the earth a wandering straggler
 crept
 Until the thick mint-bushes swallowed
 him.



Night drew a long, warm sigh, to sleep
 at last
 Reposeful after strife and stress, content:
 A poplar and some ancient willows
 fast
 Fled o'er the hillock's brow, incontinent.

A. J. Arberry.



دکتر اسلامی

نامه وداع

پرساں پرساں رسیدم از راه پیدا کردم نشان او را

بفشردم زنگ و در گشودند گفتم گوئیدش آید اینجا

دیدم کاید ز خانه بیرون سنگین سنگین و سر فکنده

ترساں چون کودك گنهکار لرزاں چون آهوی رمنده

‘Dr. Islami’

The Farewell Letter

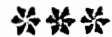
I asked the passers-by
Till I found the road,
Discovered the address
Where she abode.



I pressed upon the bell;
The door was opened wide;
Would you kindly ask her,
I said, 'to come outside?'



I saw her as she came
Out of the house; her tread
was slow and heavy; sombre
She walked, wisth downcast head.



Fearful she came towards me
Like a naughty child
Found out, trembling; trembling
A deer run wild

آمد رویش زشرم گلگون لبها بیرنگه و سرد و خاموش

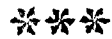
چشمان تبار و پوزش انگیز زلفان آشفته بر بناگوش

بسپر دم نامه را بدستش گفتم با طعنه دل آزار

بستان این نامه و داء است رفتم، رفتم خدا نگهدار!



So she came; her cheeks
Crimson all with shame;
Her lips colourless; silent,
Silent she came



Feverish her eyes were,
Pleading and sorrowful,
Her hair dishevelled
Unkempt, pitiable.



I gave the letter
Into her opened hand,
And spoke to her roughly
To wound and brand



This letter of Farewell
Take it, I left her there
And turned, and walked away
God have her in his care!



توللی

مریم

در نیمه های شامگهان آنزمان که ماه
زردو شکسته ، میدمد از طرف خاوران
استاده در سیاهی شب مریم سپید
آرام و سرگران



او مانده تا که از پس دندانهای کوه
مهتاب سرزند، کشد از چهرش نقاب
بارد بر او فروغ و بشوید تن لطیف
در نور ماهتاب

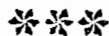


بستان بخواب رفته و میدزد آشکار
دست نسیم ، عطر بر آن گل که خرمست
شب خفته در خموشی و شب زنده دار شب
چشمان مریمست

«Tavallali»

«Mary»

At the mid-hour of twilight, in the time
When from the west the broken moon doth
climb
Pale in the sky, silent and proud and white
Mary stands in the black of night.



Waits till the moonbeams, lifting their gleam
above
The mountain's battlement from night's face
remove
The shroud of darkness, waits till their lustrous
flow
Bathes her limbs in a silver glow



Now sleeps the garden, the thieving hands of the
breeze
Each happy blossom's perfume shamelessly
seize;
Tranquil the night is sleeping; but Mary's eyes
Watch the night in the moon-washed skies

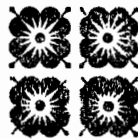
مهتاب ، کم کمک ز پس شاخه‌های بید
 دز دانه میکشد سرو میافکند نگاه
 جویای مریست و همی جویدش بجشم
 در آنشب سیاه



دامن کشان ز پرتو مهتاب ، تیرگی
 رو مینهد بسایه اشجار دور دست
 شب دلکش است و پرتو نمناک ماهتاب
 خواب آواراست و مست



اندر سکوت خرم و گویای بوستان
 مه موج میزند چو پرندی بجویبار
 میخواند آن دقیقه که مریم بسشتشوست
 مرغی زشاخسار



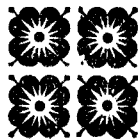
Little by little behind the willow's boughs
 The moonbeams thievishly steal, and through
 the drowse
 Of the black night: as Mary seeks them, astir,
 Eagerly gaze they, seeking her



Darkness gathers her skirt' and headlong flees
 From the moon's radiance unto the distant trees;
 Sweet, sweet is night: the moon light dewy and
 deep
 Floods the spirit and lulls asleep



Amidst the garden's happy and whispering
 hush
 Quivers the silken moon in the brook; a thrush
 Bursts into song this instant, and from the bough
 Carols, Mary is bathing now,



اثیر

ای شمع زرد روی که با اشک دیده
سرخیل عاشقان مصیبت رسیده

فرهاد وقت خویشی و می سوزو می گداز
تا خود چرا ز صحبت شیرین بریده

گر شاهی ز بهر چه رخ زرد کرده
ور عاشقی برای چه قد بر کشیده

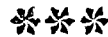
آنها که نور دیده گمان برده تو خود
دایم در آب دیده از آن نور دیده

آن خود فرو دویده بساعد نشان چیست
زین غبن اگر نه دست بدندان گزیده

بالله که تامصاحب شمع تو وصف خویش
زین سان که از اثیر گراز کس شنیده

Athir

O, pale—faced candle, with tear - filled-eyes
 thou art the chief of calamity stric -
 ken lovers!



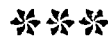
Thou art the Farhad of thy time: then
 burn and melt for why hast thou
 severed thyself from the Company of
 Shirin?



If thou art an object of love, why hast
 thou thy cheeks so pale? and if thou
 art a lover why dost thou hold thy-
 self so erect?



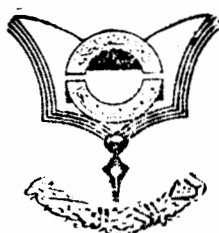
As for which thou deemest the light of
 thine-eyes by reason of that light of
 thine eyes thou art indeed ever diss-
 olved in tears.



What then is that sign creeping down the
 arm if thou hast not bitten the hand
 by reason of this disappointment?



I adjure thee by God (to tell me) whether
 since thou hast kept company with
 the candle, thou hast heard thy desc-
 ription from anyone except Athir?



فهرست

شماره	عنوان	صفحه
۱	مقدمه	۴
۲	رودکی	۶
۳	حافظ	۱۴
۴	خیام	۴۶
۵	مولانا	۷۸
۶	باباطاهر	۱۲۲
۷	سعدی	۱۴۲
۸	ناصر خسرو	۱۶۴
۹	مجدالدین	۱۷۴
۱۰	ایرج	۱۸۴
۱۱	اوحدی	۱۸۸
۱۲	خواجوی کرمانی	۱۹۲
۱۲	همای تبریزی	۱۹۴
۱۴	ملك الشعراء بهار	۱۹۷
۱۵	دکتر خانلری	۲۰۰
۱۶	دکتر اسلامی	۲۰۴
۱۷	توللی	۲۰۸
۱۸	اثیر	۲۱۲

Asia's Anthology

Collected:

Persian Literary Works

Translated

Into

English

by

Manuchehr Shokrani